The Role of Academic Diplomats in the Political-economic Environment in Higher Education

Farhad Balash[1]

Abstract

The special functions of higher education systems in the world are identified through the analysis of the context of political economy. This political economy is often seen in higher education as part of the church and part of the casino. The two can be redefined as the Vatican and the Vegas Heart of Higher Education, respectively. In this regard, successful scientific diplomats have established their independence by protecting the bases and expanding it, and can crystallize the most intellectual adventures within the borders of their institution. This requires a forward-looking macroeconomic strategy, on the one hand, and the use of other scientific diplomats, on the other, to protect higher education from current market epistemological distinctions in the face of market pressures. In this article, with the analytical and comparative review of authoritative sources in the constructive space of neoliberalism and the atmospheric effects of political economy along with rentier capitalism, the mission of scientific diplomats in higher education has been reviewed.
Keywords: Academic Diplomat, Higher Education, Political economy, Neoliberalism, Rentier Capitalism.

1- Assistant Professor, Kharazmi University. Tehran, Iran
efarhaddevelopment@gmail.com

نقش دیپلمات‌های علمی در شرایط اقتصاد سیاسی محیط بر آموزش عالی

فرهاد بلاش[1]

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۷/۲۶ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۱/۰۸

چکیده

امروزه ویژگی مهم دیپلماسی علمی در آموزش عالی جهان از طریق تشریح اقتصاد سیاسی زیربنایی آن، که آموزش عالی را به‌عنوان بخشی کلیسایی و بخشی کازینویی با داشتن چیزی که میتوان چهره واتیکان و قلب وگاس بنامیم، بررسی می‌کند. در واقع، دیپلمات‌های علمی موفق استقلال مؤسسه خود را با حراست و گسترش پایگاه مادی که می‌تواند روشنفکرانه‌ترین ماجراجویی در مرزهای موسسه باشد، حمایت می‌نمایند. این موضوع از یک سو، به یک استراتژی کلان اقتصادی آیندهنگر نیاز دارد و از سوی دیگر، از دیپلمات‌های علمی موثر می‌خواهد آموزش عالی را نسبت به فشارهای بازار که با ادعای تمایز معرفت‌شناسانه، مانند کالایی عمومی یا درجه دو به لحاظ صورت‌های دیگری از دانش خصوصی یا درجه یک که ممکن است ارزیابی یا تنظیم شده مطرح شوند، کمتر حساس کنند. در این مقاله با مرور تحلیل و تطبیقی ماخذهای معتبر فضای برساختگر نئولیبرالسیم و تاثیرات اتمسفر اقتصاد سیاسی به همراه کاپتالیسم رانتی در برابر رسالت دیپلمات‌های علمی در موسسات آموزش عالی مورد نقد و بحث واقع شده است.

کلید واژه‌ها: دیپلمات علمی، آموزش عالی، اقتصاد سیاسی، نئولیبرالیسم، کاپیتالیسم رانتی.

۱- استادیار دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران
efarhaddevelopment@gmail.com

مقدمه

سؤال اساسی که دولت از موسسات آموزش عالی می‌پرسد "ارزش افزوده" آن‌ها برای جامعه‌ای است که بودجه آنها را تأمین می‌کند. با توجه به محدودیت‌های بودجه‌ای اخیر، این سؤال کاملاً مشخص مطرح شده است: آیا جامعه از سطوح کمتری در هزینه‌های عمومی رنج می‌برد - و چه چیزی باعث می‌شود هزینه‌های عمومی بیشتر ارزش داشته باشد؟ مطمئناً این پرسشها کاملاً معقول و منطقی است که باید بپرسید، با توجه به اینکه حتی امروزه بیشتر افرادی که مالیات آنها صرف تأمین بودجه موسسات آموزش عالی می‌شود و هرگز قدم در یک موسسه آموزشی عالی نگذاشته‌اند. چرا دولت، به‌عنوان متولی جامعه، باید علاقه‌مند به حفظ نقش استاد پژوه[1] باشد که زیربنای یکپارچگی دانشگاه است؟ صحبت در مورد لزوم پرورش "جو نوآوری[2]" را در نظر بگیرید. وفاداری به این مفهوم بیش از استفاده زیاد از کلمه "نوآوری" و تقویت تک تک ایده‌های هیجانان‌گیز به وضعیت تغییر الگو نیاز دارد که نسبتاً شامل مواجهه عموم - چه در داخل و چه در خارج از کلاس - با افرادی است که تجسم پویایی زندگی فکری هستند، و هنوز هم می‌توانند آن را متمرکز کنند تا مطابق با شعار روشنگری، "دانش قدرت است[3]" باشد. این افراد – به‌معنای اصلی "همبولت" "دانشگاهیان" - با اشاره به راه رشد و توسعه الهام می‌گیرند. آن‌ها به‌طور روزمره دیگران را از مناطق راحتی خود دور می‌کنند، همانطور که خود را از منطقه امن خود دور می‌سازند. در این مفهوم عمیق است که دانشگاه‌ها "جو نوآوری" فراهم می‌نمایند که شایسته حمایت مداوم دولت است. اما چه کسی توانایی هدایت چنین افرادی را به عنوان واصل و واسطه‌ای اثرگذار به عهده دارد؟ دیپلمات‌های علمی موثر، پاسخ این پرسش اند که در بخش‌های مختلف این مقاله با توجه به بستر فعلی موسسات آموزش عالی مورد واکاوی واقع

1- teacher-researcher
2- Climate of innovation
3- Knowledge is power

شـــده‌اند.

۱-نئولیبرالیسم فضای برساختگر دیپلمات علمی

احتمـالا قوی‌تریـن جریـان اقتصـاد سیاسـی بـه موضـوع نقـد و بـه چالـش کشـیدن دسـت انـدرکاران و محققـان آمـوزش عالـی نسـبت بـه برنامه‌هـای کسـب و کار بـرای دانشـگاه مـدرن توسـط کریـگ کالهـون[1] (۲۰۰۶) قبـل از تصـدی ریاسـت دانشـکده اقتصـاد لنـدن باشـد. وی اذعـان می‌کـرد تنهـا بـا پایبنـدی هنجارهـای کلاسـیک دانشـگاهی می‌تـوان به‌طـور مؤثـر بـه اهـداف اجتماعـی و اقتصـادی کـه به‌طـور فزاینـده‌ای از آمـوزش عالـی مطالبـه می‌شـود، خدمـت کـرد. پیشـنهاد وی خطـاب بـه دیپلمات‌هـای دانشـگاهی الهام‌بخـش، شـاید از ایـن پیش‌فـرض متناقـض شـروع می‌شـود کـه ایـن روزهـا از مـدل اقتصـاد سیاسـی بـرای عقلانـی کـردن آمـوزش عالـی اسـتفاده می‌شـود و تمایـل بـرآن اسـت کـه مبتنـی بـر «بهـره‌وری» نباشـد، بـه بیانـی دیگـر انتقـال کارآمـد کار و سـرمایه بـه کالاهـا و خدمـات. در ایـن راسـتا مطمئنـاً، لفاظـی کـه پیرامـون "دانشـگاه کارآفریـن" انجـام می‌شـود تنهـا ذکـر اسـتفاده گسـترده و گاه و بیگـاه از عبـارت "تولیـد دانـش" نیسـت و مدیـون ایـن مـدل اسـت (تشـابه سـطحی– تلفیقـی (بی‌تردیـد) از تولیـد افـزوده و (باتردیـد) از بهـره‌وری افـزوده) (کلارک[2] ۱۹۹۸ ، گیبـون و همـکاران[3] ۱۹۹۴). بـا وجـود اینکـه ایـن مسـئله در بیـان ممکـن اسـت منفـی تلقـی شـود، امـا در عمـل واضـح و قابـل مشـاهده اسـت: در آمـوزش عالـی شـاخص‌های عملکـرد کلیـدی مبتنـی بـر بهـره‌وری نیسـت، بلکـه به‌معنـای واقعـی تولیـد آموزشـی (ثبـت نام‌هـا، فارغ‌التحصیـلان، و شـاغلان)، پژوهشـی (بودجـه، تعـداد آثـار منتشـر شـده ، ثبـت اختراعـات، و اسـتنادها)، درآمدهـا (دریافـت یـا ایجادشـده) و غیـره اسـت. غلبـه تجمـع بـر نسـبت‌های متریـک (رتبه‌سـنجی) متنـوع در "جدول‌هـای لیـگ[4]" مختلـف موسسـات آمـوزش عالـی، ایـن نکتـه را اثبـات می‌کنـد. براسـاس ایـن اسـتانداردها، ایـالات متحـده تنهـا ابرقـدرت دانشـگاهی در جهـان اسـت و سـرمایه غیرقابـل انـکار آن هـاروارد می‌باشـد (فولـر، ۲۰۱۶).

سـوالی کـه می‌توانـد محـل تامـل باشـد ایـن اسـت کـه آیـا ایـالات متحـده پرمولدتریـن کشـور آکادمیـک اسـت؟ ایـن امـر یـک مسـئله حسـاس در انگلسـتان اسـت، جایـی کـه آمـوزش عالـی بارهـا و بارهـا بـه خاطـر انجـام کارهـای بیشـتر بـا منابـع کمتـری مـورد تشـویق قـرار گرفتـه اسـت: الگویـی از بهـره‌وری نئولیبـرال (به‌عنـوان مثـال مـی[5] ۱۹۹۷). بـرای ربـع قـرن گذشـته، بریتانیـا به‌طـور

1- Craig Calhoun
2- Clark
3- Gibbons et al.
٤- اصطلاحی برگرفته از فوتبال انگلیس که در ایالات متحده "رتبهبندی" بکار برده میشود
5- May

بحث‌برانگیزی پرمولدترین کشور دانشگاهی روی کره زمین بوده است. به‌عنوان مثال، موقوفه و درآمد سالانه هاروارد هفت برابر درآمد آکسفورد و کمبریج است. اما آیا هاروارد هفت برابر بهتر از آکسبریج است؟ شاید دو یا سه بار، مطمئنا هفت برابر نیست! و شاید این پرسش نیز قابل مطرح شدن باشد که آیا ایالات متحده بزرگترین تولیدکننده دانشگاهی جهان به موجب بیشترین مصرف کننده بودن است؟

به نظر میرسد تا از هنجارهای آمریکایی کاسته نشود، علیرغم بسیاری از چالش‌های ملی و محلی، از نظر منطقی محکم خواهد بود. در مقابل، موفقیت سبک مصرف آشکار ایالات متحده در موسسات آموزش عالی، حقیقت مهم و البته پیچیده‌ای را آشکار می‌کند: اینکه دانشگاه‌ها مؤسساتی هستند که با مصونیت از مجازات تولید می‌کنند. روش‌های کلاسیک تفکر در مورد این پدیده معمولاً شامل تصور پیروی از حقیقت در هر کجا که میل پیدا کند، می‌باشد. این تصور از دوران گذشته همان چیزی است که درک د سولا پرایس[1](۱۹۶۳) آن را "علم کوچک" نامید، جایی که منابع اصلی آن زمان، انرژی و پول شخصی بود و نه مقدار زیاد تجهیزات و امکانات، نیروی انسانی و پول شخصی دیگران. این تصور به‌طور مداوم با اقتصاد سیاسی ضمنی در حکم ارسطو برای تبدیل شدن به "فلسفه" (نمایندهای برای هر بررسی روشنفکری منظم) تنها پس از انجام کارهای معمول انجام می‌شد. با یادآوری نکاتی که مارکسیست‌ها از آن لذت می‌بردند، ارسطو فلسفه را بهمعنای واقعی مانند نوعی ژیمناستیک ذهنی می‌دانست که از آن انتظاری بیش از ورزش‌های رقابتی نمی‌رفت، که به آزادی رنج‌های سکولار بشریت بازگردد. در عوض، فعالیتی کاملا آزادنه است که شخص زمانی را برای اندیشیدن به این امر تخصیص می‌دهد که جهان چگونه و چرا اینگونه است.

این نگرش در غرب در دوران مدرن نیز همچنان ادامه داشته است، حتی هنگامی که با ایدئولوژی‌های اسلامی، مسیحی و در نهایت روشنگری دانش به‌عنوان میراث جمعی و حق جهانی در جهت پیشرفت بشریت در تضاد قرار گرفت. در حقیقت، شاید برای ایجاد بهشتی روی زمین. در انحطاط و سقوط امپراتوری روم، ادوارد گیبون[2] (۲۰۰۰) ممکن است خلیفه عمر را به‌عنوان انسانی بی‌فرهنگ (به خاطر ریختن تمام خرد باستان در شعله‌های آتش هنگامی که او در سال ۶۴۰ میلادی کتابخانه اسکندریه را به آتش کشید) تلقی کند، با این حال احساس تحقیر مشابهی توسط معاصران خود – از

1- Derek de Solla Price
2- Edward Gibbon

جمله نمادهای روشنگری مانند هیوم و اسمیت[1]، والتر و دیدروت[2] – نسبت به دانش "بیفایده" که پس از آن در دانشگاه‌های اروپایی گردآوری شده ابراز شده بود، وجود داشت. وجود کتاب‌های منتشر شده به نام "کنجکاوی" که به زبان‌های معدودی نوشته شده است قابل درک است، حتی دسترسی کمتر به آن می‌توانست معادل ذهنی حرص و آز، یک گناه کبیره برای سرمایه ایمان باشد و سستی به همراه آورد. این حس خوب اقتصادی از تحقیر عامدانه‌ای که امروزه اغلب در بین مدیران نئولیبرال یافت می‌شود، خبر می‌دهد. با این حال، مفهوم "دانش عمومی کشف‌نشده"، رویکرد برساختگرایانه‌تری برای مسئله‌ای که خلیفه با مشتعل‌کردن از غرورها حل کرده است، ارائه می‌دهد.

با این وجود، کارآمدترین وسیله دولت برای بهبود سرمایه انسانی شهروندانش به‌منظور افزایش ثروت ملی، سرمایه‌گذاری بر آموزش‌های ابتدایی و متوسطه، حتی با هزینه آموزش عالی و پژوهش‌های اصلی است (ولف[3] ۲۰۰۲) و اگر دولت نباید در آموزش و پژوهش در آموزش عالی سرمایه‌گذاری کند، منافع ملی بهترین خدمت را با یک استراتژی سرمایه‌گذاری فراهم می‌کنند که دسترسی آزاد بین دانشگاهیان و افراد توانا برای تبدیل ایده‌های خود به مهارت‌های قابل انتقال و محصولات قابل فروش را ترغیب می‌کنند. از این گذشته، هیچ موسسه تحقیقاتی نمایشی نمی‌تواند کمبودهای گسترده در سوادآموزی و حسابداری پایه را جبران کند و هیچ کدام از ثبت نام‌های ثبت شده نمی‌توانند جایگزین مشارکت مستقیم در تحقیقات و توسعه صنعتی شوند و غالباً فراموش می‌شود که هومبولت خود چنین استراتژی متضادی را برای بخش‌های مختلف آموزش و نحوه آگاهی از توسعه ملی داشته است. از این رو نتیجه گرفته می‌شود که یک دولت آگاه از بودجه بسیار علاقه‌مند است تا اقتصاد دانش‌بنیان جهان، یک استراتژی دو جانبه را برای آموزش عالی اتخاذ کند.

هدف بعدی، استراتژی دولت در حفظ تخلخل مرزهای تقسیم آکادمیک از صنعت و بخش خصوصی است. این احتمالاً منجر به گسترده شدن تغییرات حقوق دانشگاهی می‌شود، شاید آن‌ها را از رتبه‌های موسسات آموزش عالی جدا کند. موسسات می‌توانند به سبک بریتانیا با توجیه‌کردن هزینه عمومی بیشتر، برخی موارد را تعدیل نمایند مانند گرنت‌های انباشته شده اعضای هیات علمی، حق ثبت اختراع، مشاوره‌ها و موارد دیگر. در دراز مدت، موسسات آموزش عالی حتی ممکن است از وضعیت حقوقی غیرانتفاعی خود صرف‌نظر کنند، فرض کنند که آن‌ها می‌توانند متولیان خود و شاید

1- Hume and Smith
2- Voltaire and Diderot
3- Wolf

فـارغ التحصیـلان را ترغیـب کننـد کـه خـود را به‌عنـوان سـهامداران یـک شـرکت بداننـد و دانشـگاهیان خـود را به‌عنـوان کارکنـان تصـور کننـد.

حتـی در ایـن دوران نئـو لیبـرال، بـرای اقتصـاد دانـش جهانـی، موسسـات آمـوزش عالـی می‌تواننـد بیـش از تأمیـن کننده‌هـای سـرمایه، هـم انسـانی (در آمـوزش) و هـم غیرانسـانی (در تحقیقـات) باشـند. امـا ایـن بـدان معنی نیسـت کـه آن‌هـا باید دور یـا خـارج از ملاحظـات اقتصـادی بایسـتند. در عـوض، موسسـات آمـوزش عالـی باید بیـش از پیگیـری رهبـری کننـد، کـه در واقـع ایـن امـر هـدف یـک دیپلمـات علمـی اسـت. بـا ترکیـب هومبولـت و جـوزف شـومپیتر[1]، نظریه‌پـرداز بـزرگ کارآفرینـی، در جاهـای دیگـر کارکـرد شـرکتی بی‌نظیـر دانشـگاه به‌عنـوان "نابـودی خـلاق سـرمایه اجتماعـی" تعریـف می‌شـود (فولـر[2] ۲۰۰۳) .منظـور از ایـن عبـارت، بـه روز کـردن وحـدت پویایـی اسـت کـه هومبولـت در بیـن آمـوزش و پژوهـش داشـته اسـت، کـه اکنـون به‌عنـوان مراحـل متنـاوب چرخـه بی‌پایـان توصیـف می‌شـود. نـوآوری هومبولـت ایـن بـود کـه دانشـگاه را بـه موتـور پیشـرفت اجتماعـی – به‌طـور خـاص بـه پیشـرفت "ملـت" تبدیـل کنـد، روحیـه‌ای کـه خط‌مشـی دولتـی سـعی می‌کنـد هـر چنـد ناقـص از آن تجسـم یابـد. شـومپیتر یـک قـرن بعـد ایـن چنیـن نوشـت کـه تشـخیص داده اسـت کـه دانشـگاه‌ها از دیربـاز معتبرتریـن و بعضـا مؤثرتریـن منبـع تفکـر ضـد اسـتقرار بوده‌انـد (شـومپیتر ۱۹۴۲).

در ابتـدا پژوهش‌هـا بـا ایجـاد اتحادهـای جدیـد بیـن ایده‌هـا، مـردم، فرایندهـا و غیـره، سـرمایه‌های اجتماعـی ایجـاد می‌کننـد. بـا ایـن حـال، دانشـگاهی کـه صرفـاً، یـا حتـی در درجـه اول، بـه پوهـش اختصـاص داده شـده اسـت، به‌سـادگی قطبی‌سـازی می‌شـود. بنابرایـن ، "دانسـتن‌ها" و "ندانسـتن‌ها"، نوعـی فئودالیسـم معرفت‌شناسـانه را نشـان می‌دهـد. امـا خوشـبختانه، در اینجـا کارکـرد تدریـس وارد می‌شـود تـا بـا پراکنـدن میوه‌هـای پژوهـش تـا حـد امـکان، ایـن اختـلاف آشـکار را مرتفـع سـازد. نکتـه قابـل توجـه، دانشـجویان غالبـاً از شـبکه‌های اصلـی مسـئول تحقیقاتـی کـه در آن راهنمایـی می‌شـوند، فاصلـه دارنـد، امـا قدردانـی از آن‌هـا بـرای ادامـه حمایت‌هـای اجتماعـی آن و از همـه مهم‌تـر، بـرای انجـام تحقیقـات در جهت‌هـای غیـر منتظـره بسـیار حیاتـی اسـت. ایـن بـه نوبـه خـود باعـث ایجـاد اتحادهـای جدیـد و توزیـع مجـدد مزیـت رقابتـی در جامعـه خواهـد شـد.

در حقیقـت، روح دانشـگاه به‌عنـوان ناوشـکن خـلاق سـرمایه اجتماعـی در کمیته‌هـای برنامـه درسـی مسـتقر اسـت و ایـن تصمیـم را می‌گیـرد کـه تصمیـم بگیـرد کـدام جنبه‌هـای تحقیـق جدیـد را به‌عنـوان مثـال در یـک رشـته اصلـی یـا

1- Joseph Schumpeter
2- Fuller

یک هنر عمومی لیبرال در نظر گیرد. از این نظر، "جنگ‌های کانن[1]" که حداقل سی سال در دانشکده‌های علوم انسانی پردیس‌های آمریکایی به‌طول انجامیده، صرفاً یک سطح از خودآگاهی و توجه رسانه‌ای را به فرایندی معطوف می‌دارد که برای تاریخ مدرن دانشگاه، بومی بوده است. اکنون تنها تفاوت این است که احتمالاً میزان و نرخ جایگزینی محتوای دوره نسبت به گذشته بیشتر است. در صورت درستی، ممکن است این بازتابی از بدنه عظیم و متنوع دانشجویی در سال‌های اخیر باشد که ترکیب آن راحت‌تر می‌تواند این ایده را که آینده جامعه باید به‌طور معناداری از گذشته متفاوت باشد، مجادله‌آمیز کند.

مدلی برای این چشم‌انداز همیشگی و رو به‌جلو در دانشگاه وجود دارد. این قدیمی‌ترین نهاد قانونی است که بخش خصوصی در آن ادغام شده است، کلیسایی خودحامی، که از آن دانشگاه‌های اولیه در قرن دوازدهم تکامل یافته‌اند. جنبه اقتصادی آیین‌گرایی[2] این است که منابع مالی کلیسا معمولاً "روبه‌جلو" نه "به عقب" جریان می‌یابند. بهجای نیاز به تبدیل‌کنندگان بالقوه برای پرداخت اولیه برای پیوستن به یک کلیسا قبل از دریافت مزایایی (با این حال تعریف شده)، کسانی که زندگی آن‌ها قبلاً توسط عضویت خود در یک جامعه مومن متحول شده است، مقداری از درآمد اضافی خود را اهداء میکرده‌اند تا دیگران اجازه اشتراک داشته باشند. بنابراین به جای این که خودشان ایمان دانشگاهی را موعظه کنند، معامله‌ای صورت می‌گرفت تا برای اهدا کنندگان انجام شود. این نگرش نسبت به دانشگاه‌ها به‌دلیل مبدا اولیه مخالفان مذهبی انگلیس، در ایالات متحده به‌طور منحصر بفردی ریشه دارد. در نتیجه، توسط هر استاندارد جهانی، حتی دانشگاه‌های رسمی با بودجه دولتی که از کمک‌های فارغ التحصیلان به‌خوبی برخوردارانند، در مواجهه با فشارهای اقتصادی و سیاسی خارجی، میزان زیادی از استقلال نهادی خود را حفظ کنند.

دو ویژگی این استقلال قابل ذکر است: عدم انتخاب دانشگاه برای انتخاب تعداد قابل توجهی از دانشجویانی که نمیتوانند هزینه‌های کامل شهریه را پرداخت کنند، و اجازه دادن به تعداد قابل توجهی از اعضای هیئت علمی برای ماندن در دانشگاه حتی با تولیدات نسبتا پایین پژوهشی. در حالت ایده‌آل، چنین دانشجویانی فارغ التحصیلانی سخاوتمند به‌نظر می‌رسند، و چنین اعضایی، مدرسانی الهام بخش. با این وجود، فارغ التحصیلان سخاوتمندانه تمایل دارند از مدرسان الهام‌بخش - و نه فقط کسب مهارت‌های مرتبط با شغل - به‌عنوان انگیزه موقوفات خود نیز استفاده کنند. علاوه بر این، این فارغ التحصیلان به‌طور معمول دانشجویانی امیدوار کننده نخواهند بود. این

1- canon war
2- proselytism

نشـان می‌دهـد کـه حداقـل برخـی، اگـر نـه بیشـتر، دانشـگاه‌های آمریکایـی یـک اسـتراتژی مالـی طولانـی مـدت موفـق را بـر اسـاس "روح" و نـه "مـاده" مؤسسـات خـود طراحـی کرده‌انـد. بنابرایـن، ارزش‌هایـی کـه توسـط اهداکننـدگان دانشـجویی حمایـت می‌شـود، بـا ارزش‌هـای دانشـکده عـادی همگـرا می‌شـود. به‌عبارتـی صریـح: رضایـت مشـتری و کارکنـان در نقطـه تعـادل اسـت.

ایـن اسـتدلال نکتـه‌ای کلـی از ارتبـاط بـا دیـدگاه اسـتراتژیک سـزار دانشـگاهی را نشـان می‌دهـد. گرچـه دانشـگاهیان تنهـا یکـی از چندیـن نهـادی کـه بـه نفـع دیپلمـات علمـی اسـت را شـکل می‌دهنـد، امـا آن‌هـا بهتریـن عامـل بـرای کمـک یـا آسـیب رسـاندن به نـام تجـاری سـازمانی دانشـگاه محسـوب می‌شـوند. در حالـی کـه تحقیقـات نقـش مهمـی در ایـن فراینـد دارد، چنانچـه تحقیقـات بیشـتری در مـورد بیـرون و حتـی خـارج از بررسـی رونـد بررسـی همتـای آکادمی‌هـا انجـام می‌شـود، تفـاوت دانشـگاه بـرای تمایـز از دیگـر عوامـل تولیـد دانـش بسـیار مهـم اسـت. بـا مراجعـه بـه فعالیـت اصلـی تدریـس و سـخنرانی، متوجـه می‌شـویم کـه موسسـات نخبـگان از قبـل بـا ارائـه دوره‌هـای آنلایـن کـه مجـوز پخـش بـرای دانشـگاه‌های غیـر نخبـه را دارنـد، شـروع بـه انتقـال خـود کرده‌انـد. ایـن پیشـرفت تحـت عنـوان عمومـی "موک[1]"انجـام می‌شـود: یعنـی "دوره گسـترده بـاز آنلایـن". اگرچـه بسـیاری از موک‌هـا بـه سـادگی شـامل انتخـاب و انتخـاب صحیـح کلیپ‌هـای آموزشـی سـاخته شـده از هـدف و خـارج از قفسـه هسـتند، امـا انحـراف چشـمگیر از دوره مایـکل سـاندل (۲۰۱۰) دوره کارشناسـی دانشـگاه هـاروارد در مـورد ماهیـت عدالـت شـروع بـه تمرکـز ذهـن بـر روی چالـش بالقوهـای می‌کنـد. مـوک بـه شـیوه‌های سـنتی مطالـب در آمـوزش عالـی ارائـه می‌دهـد (کولویـچ[2] ۲۰۱۳).

چـه چیـز دیگـری ممکـن اسـت در مـورد مـوک بگویـد؟ ایـن سـؤال پرسـش دیگری را ایجـاد می‌کنـد کـه چـرا دانشـگاه‌های غیرنخبـه بـرای حفـظ فعالیـت خـود نیـاز بـه زمینه‌هـای دقیق‌تـری دارنـد، هنگامـی کـه سـخنرانی‌های دانشـگاهیان برتـر در رشـته‌های خـود را مشـاهده می‌کنیـد در لـپ تـاپ شـخصی و بـه دنبـال آن وظایـف و ارزیابی‌هـای دیجیتالـی، کـه توسـط تماس‌هـای دورهـای بـا "پرسـنل پشـتیبانی یادگیـری" کـه به‌طـور ویـژه آمـوزش دیـده بـرای دریافـت دانشـجویان از برجسـتگی‌های سـرعت شـناختی اسـت، کـه تقویـت می‌شـود. بـه افزایـش تلفـات کار دانشـگاهی اضافـه کنیـد و ممکـن اسـت دیپلمـات علمـی وسوسـه شـود تـا بخـش فیزیکـی دانشـگاه را کاهـش دهـد، مثـلاً بـا فـروش مسـتقیم سـالن‌ها، دفاتـر و فضـای کلاس درس یـا - کمتـر مبهـم - همـه چیـز را بـه هدفـی "دوگانـه" تبدیـل کنـد. کـه می‌تـوان آن‌هـا را بیـن فعالیت‌هـای دانشـگاهی و غیـر دانشـگاهی "مشـترک" قـرار داد. امـا روشـن نیسـت کـه دانشـگاه می‌توانـد صرفـاً به‌عنـوان یـک

1- MOOC
2- Kolowich

مفهوم بدون احساس قدرت از مکان زنده بماند، نمادی از عوام یا "پردیس" که برای دانشجویان جذاب است. اما این ممکن است دیپلمات علمی را در سخت‌ترین نبرد همگانی درگیر کند - یعنی اینکه خود دانشگاهیان را ترغیب کند که آن‌ها باید یک حضور زنده در دانشگاه داشته باشند، خصوصاً در کلاس، که همچنان بهترین مکان برای فروش دانشگاه به‌عنوان نهادی است که شایسته پایداری باشد.

برای فکر کردن در مورد این مشکل، تغییر از تئاتر به خانه را محلی برای تجربه هنرهای نمایشی از اواسط قرن بیستم میلادی در نظر بگرفته می‌شود. در ابتدا، در عصر تلویزیون، این تغییر فقط درام زنده را تحت تأثیر قرار داد. اما با ظهور دیسک‌های ویدئویی دیجیتال و پخش جریان، این فیلم روی فیلم‌ها نیز تأثیر گذاشت. بنابراین، "تئاتر" به‌عنوان یک مکان عمومی برای تجربه جمعی در معرض خطر ناپدید شدن کلی قرار می‌گیرد. در اینجا، یادآوری آنچه همیشه به‌عنوان تمایز - حتی تحریک آمیز - در مورد نمایش‌های تئاتری از دوران باستان تا دوران مدرن دیده می‌شود، مهم است. وقتی تئاتر به‌خوبی انجام شود، به‌نظر میرسد بازیگران به‌معنای آنچه می‌گویند و انجام می‌دهند روی صحنه هستند، که پس از آن پاسخی از سوی مخاطب به‌وجود می‌آید گویی که آن‌ها شوخ طبع هستند - اگر شرکت کننده در این رویداد نباشند - یک رویداد واقعی. در حالی که افلاطون معتقد بود که چنین اجراهایی به واسطه برانگیختن افکار و احساساتی که به‌راحتی نمی‌توانند سرکوب شوند به‌محض اینکه افراد از تئاتر خارج شوند، همیشه به‌طور بالقوه خرابکارانه وضع موجود را خدشه دار می کنند، ارسطو اظهار داشت که تئاتر یک محیط امن برای رها کردن احساسات است که هرگونه خنثی شود پتانسیل خرابکارانه نمایش - به شرط آنکه نمایشنامه‌نویس نقش‌های را دنبال کند که از یک "نظم طبیعی" پیروی کند، یعنی مواردی که در نهایت تمام اهداف سست از بین می‌روند.

دو حس وجود دارد که دانش آکادمیک به‌معنای فوق خود را مانند نمایش تئاتر ارائه می‌دهد. نکته اول این است که دانش آکادمیک به‌طور معمول از محله‌ایی شروع می‌شود که می‌تواند موقعیت پیش‌فرض "عقل سلیم" مخاطب را به چالش بکشد. دوم این که دانش آکادمیک، مکان‌های ضد انعطافپذیر خود را با جزئیات قابل توجهی ایفاء می‌کند، بطور ایده‌آل، بهگونه‌ای که سرانجام مخاطبین می‌آیند تا خودشان را بسازند. به این ترتیب، به‌نظر می‌رسد ذهن آموزش دیده آکادمیک به زندگی واقعیتی جایگزین می‌پردازد، که اگر به واقعیت "روزمره و عادی" منتقل شود، می تواند مانند مواد منفجره باشد. این دقیقاً همان مواردی بود که افلاطون را در مورد اجراهای نمایشی، به ویژه نمایش‌های خوب، زنده می‌ساخت که فیلمنامه

را نگـران می‌کـرد. مطمئنـاً، نسـخه‌های ویدئویـی از سـخنرانی‌هایی کـه می‌تواننـد پخـش شـوند، بازپخـش شـوند، مکـث شـوند، حتـی ویرایـش شـوند و غیـره – همـه به‌راحتـی کاربـر – قسـمت اعظـم ایـن اثـر را تعدیـل می‌کننـد. بـا ایـن وجـود، موسسـات آمـوزش عالـی بـا در نظـر گرفتـن اجراهـای زنـده به‌عنـوان معیارهـای طلایـی آمـوزش، می‌تواننـد ارزش تدریـس در مقابـل پژوهـش را معکـوس کننـد، بنابرایـن بیشـتر به‌نظـر میرسـد بازیگـری در مقابـل فیلمنامه‌نویسـی اسـت.

جالـب اینجاسـت کـه ماکـس وبـر (۱۹۵۸)، در دفـاع کلاسـیک خـود از فضـای آزاد دانشـگاهی، کـه شـامل آزادی دانشـجویان بـرای یادگیـری بـود، بـر لـزوم خـودداری اسـاتید از سـوگیری بـرای بـاز نگهداشـتن گزینه‌هـا نیـز تأکیـد می‌کنـد تـا دانشـجویان بتواننـد امـور را بـرای خودشـان رقـم بزننـد. به‌نظـر می‌رسـد چنیـن توصیه‌هایـی برخـلاف حمایـت ارسـطویی مبتنـی بـر اینکـه مـدرس بایـد تمـام اهـداف سسـت را بهنوعـی متعـادل حـل کنـد، خـلاف واقـع اسـت. درعـوض، وبـر بـه دانشـجویان ایـن اجـازه را می‌دهـد کـه از کلاس خـارج شـوند و تصـور کننـد کـه هنـوز هـم چیزهـای زیـادی وجـود دارد – اگـر نـه همـه چیـز – در پیگیـری رشـته‌های مختلـف اسـتدلالی ضـد تقابلـی اسـت کـه فقـط در معـرض آن قـرار گرفته‌انـد. ایـن دقیقـاً همـان روح هومبولتـی اسـت – الهـام بخـش فـوری و خطرنـاک – ایـن کلاس را قـادر سـاخته اسـت تـا در طـی دو قـرن گذشـته به‌عنـوان یـک مسـیحی بـرای نسـل بعـدی نـوآور، خدمـت کنـد.

۲–اقتصاد سیاسی و دیپلمات علمی

سـهولت نسـبی کـه آمریکایی‌هـا توانسـتند بـا آن الگـوی مالـی کلیسـا را در دانشـگاه بـکار گیرنـد، در واقـع برآمـده از چهـره واتیـکان آمـوزش عالـی اسـت. اتهامـات هومبولـت و سـایر مقامـات دولتـی سـعی در بازآفرینـی ایـن احساسـات در بخـش دولتـی داشـت، جایـی کـه طبیعی‌تـر اسـت کـه فـرض شـود ماننـد آمـوزش، به‌عنـوان خدماتـی، فـرض می‌شـود کـه ارزش آن بسـتگی دارد، بـه چگونگـی برخـورد بـا مراجعیـن. در اکثـر اصطلاحـات بیـان شـده، مسـئله عملـی چگونگـی توجیـه رونـد مالـی بـرای موسسـات آمـوزش عالـی اسـت کـه باعـث نمی‌شـود مـردم بـرای تأمیـن بودجـه انتظـاری داشـته باشـند و بیشـتر مزایـای آن ارائـه خدمـات می‌باشـد. برخـی ماننـد فولـر (۲۰۱۶) راه حـل را "قلـب وگاس" در دانشـگاه می‌دانـد کـه برنامـه مالـی آن براسـاس برنامـه کازینویـی مـدل شـده اسـت – یعنـی بـه تشـویق و ترغیـب ریسـک‌پذیری اختصـاص یافتـه اسـت.

مـدارک و شـواهد بـرای قلـب وگاس در دانشـگاه به‌عنـوان یارانـه متقابـل بودجـه ظاهـر می‌شـود. عمـل افتخارآمیـز گرفتـن از ثروتمنـدان و دادن بـه گروه‌هـای فقیـر دانشـگاهی اسـت. در حالـت افراطـی، سـود حاصـل از دانشـکده پزشـکی ممکـن اسـت کلاس‌هـای فلسـفه را بـا سـه دانشـجو پشـت سـر گـذارد.

اینکه دانشگاه‌ها با موفقیت هزینه‌های بالای سرمایه را به سرمایه‌گذاران خارجی تحمیل می‌کنند، تا حدودی منعکس‌کننده مشروعیتی است که به‌طور کلی به چنین یارانه‌های متقابلی واگذار می‌شود. موسسه آموزش عالی به‌سادگی یک بازار نیست که رشته‌های مختلف خود را برپا می‌کند، بلکه یک شرکتی است که صریحاً به حفظ همه اشکال استعلام سیستماتیک اختصاص می‌پردازد.

این نشان از یکپارچگی فکری در استراتژی برای مقابله با خطر تبدیل می‌شود. دلیل منطقی اقتصادی این است که، فاقد هرگونه رابطه بلند مدت بین تحقیق در زمینه تأمین اعتبار و تولید دانش قابل توجه، برای کسانی که به اندازه کافی خوش شانس هستند که به ثروت رسیده اند تا اینکه تحت تأثیر آن افراد به اندازه کافی فقیر شوند. از همه اینها، احتمالاً در آینده اگر حداقل برعکس نشود، ثروتمند خواهد بود - مثلاً، هنگامی که سایر دانشکده‌های پزشکی دانش جدیدی را که مبتکرانه بدست می‌آورند، در واقع از یک مزیت اولیه برخوردار می‌گردند.

اما قلب وگاس دانشگاهی، شاید ناخواسته، در جامعه به‌طور کلی مشترک است. از آنجا که امروزه انتظار می‌رود دانشگاه‌ها مهارت‌های مستقیمی را با توجه به تعداد فزاینده افرادی که هستند، مانند قرن بیستم در مشاغل "یقه سفید" فراهم کنند، غالباً فراموش می‌شود که دولت به‌طور سنتی دانشگاه‌ها را محلی عمومی در نظر گرفته است. کازینوهایی که شهروندان مجبور می‌شوند بخشی از ثروت خود را از طریق پرداخت مالیات قمار کنند. تا نیمه ربع قرن پیش، اکثریت قریب به اتفاق افرادی که مالیات آن‌ها از طریق سرمایه‌های جهانی تأمین می‌شد، مجبور بودند برای توجیه سرمایهگذاری، داستانی نسبتاً پیچیده ببافند. شاید یکی از بستگان یا دوستان خود از پیشرفت تحصیلی به‌عنوان وسیله‌ای برای پیشرفت شخصی و تحرک طبقاتی رو به بالا استفاده می‌کرد. اما به احتمال زیاد، یک فرد معمولی کاملاً دانش را به روشی که همه از آن سود می‌برند، بدست می‌آورد، مثلاً با درمان یک بیماری ساده یا گسترش درک ما از واقعیت. هنگامی که چنین لحظات منحصر به فرد برای انیشتین رخ میدهد، به‌نظر میرسد مردم حاضر به بهانه تمام مخارج مالیاتی قبلی خود هستند که یارانه تحصیل افرادی را که به هر دلیلی فرصت خود را خراب کرده‌اند، بهانه می‌کنند.

این نگرش تحت شرایط خاص اقتصادی کاملاً منطقی است. بارزترین مسئله این است که سرمایه‌گذاران میتوانند تا حد امکان آزادانه از جوشش شدید فکری بهره‌مند شوند. در حالی که برای رسیدن به نظریه نسبیت، آلبرت انیشتین لازم است، هر یک از تعدادی از افراد می‌توانستند در

شرایط مناسب به این نظریه برسند و دلیل ماقبلی وجود نداشت که باور داشته باشیم آلبرت آن شخص خواهد بود. مطمئناً ممکن است این اتفاق تا حدودی زودتر یا دیرتر از آن اتفاق افتاده باشد. اما اگر واقعاً اعتقاد داشته باشیم که انیشتین در دانش مؤثر بوده است (شاید به این دلیل که او به چیزی عمیق در مورد ماهیت واقعیت برخورد کرده است)، نه این که او سوار موج آخرین تیزهوشی روشنفکری شده است، پس اینگونه کسانی هستند که یارانه می‌گیرند. آموزش او باید پاسخگو باشد. انیشتین قانون مالکیت معنوی را به‌طور کلی می پذیرد پس مستحق پاداش اضافی نیست – اما به دلایل اشتباه. انیشتین برای نظریه نسبیت حق ثبت اختراع را ندارد، اما قانون‌گذاران می‌گویند که این امر به این دلیل است که کار ذهنی–سخنرانی او شامل کشف قوانینی از طبیعت است که برای وجود خود نیازی به تلاش انسانی نداشته و بیش از آن هیچ انسانی نمی‌تواند از این طریق اعمال ارادت خود را انجام دهد. این توجیه حقوقی به نسخه‌ای از نظریه ارزش، برمی‌گردد که به‌موجب آن، اکتشافات انسانی اساساً عملی برای کپی کردن اختراعات خداوند است. با این حال، قلب وگاس دانشگاه حاکی از نقدی است که بیشترین آزمایش نظریه ارزش را در دفاع از کارل مارکس، آخرین قهرمان بزرگ اقتصادی خود، به یاد می‌آورد.

این نویسنده یوگن فون باهوم–باوک (۱۸۵۴–۱۹۱۴)، وزیر اواخر قرن نوزدهم اتریش و معلم اقتصاد جوزف شومپتر در دانشگاه وین بود. وی تصریح کرد: کارگران لیاقت سهم در سود حاصل از کار خود را ندارند، زیرا در کارهایی که قبلاً ارزش بازار آن‌ها مشخص نشده بود، دستمزد دریافت می‌کردند. بخشی از خطری که یک کارآفرین عصبی ایجاد می‌کند، اشتغال نیروی کار برای تولید چیزهایی است که شاید هیچ کس آن را خریداری نکند. کارگران به‌درستی خواستار دستمزد عادلانه بدون در نظر گرفتن مشقت مصرف کننده هستند. از این نظر، باهوم باوک نظریه ارزش کار را به‌معنای واقعی کلمه از مارکس وام گرفت، که مانند پیشینیان مسیحی خود (اما برخلاف باهوم–باوکر)، اعتقاد نداشت که بازارکار ضامن طبیعی دستمزدهای منصفانه است. در همین راستا، در صورت اتفاق افتادن فروش محصولات، کارگران حق پرداخت اضافی ندارند. این امر می‌تواند ریسک محاسبه شده کارآفرین را به‌ضرر تبدیل کند و بدین ترتیب باعث ایجاد انگیزهای برای صنعت شود.

درس موسسات آموزش عالی مشخص است. هیئت امنا یا مدیران ارشد این موسسات باید مانند کارآفرینان شرکتی رفتار کنند که نگرش لیبرال نسبت به سرمایه گذاری دارند، در صورتی که آنها نگرشی محافظه‌کارانه نسبت به بازده دارند. این امر مستلزم حمایت از دانشجویان و کارکنان است

حتی اگر بازده آن‌ها به‌عنوان سرمایه‌گذاری ضعیف باشد بدون اینکه در زمان درست پاداش فوقالعاده‌ای به آن‌ها بدهند. بنابراین حق الزحمه در رشته‌ها نباید بیش از حد تحت تأثیر درآمد پیشبینی شده باشد و همچنین به‌طور مشابه حقوق و دستمزد نباید باعث افزایش تقاضا برای انواع مختلف دانش شود. به‌طور خلاصه، منابع مالی دانشگاه نباید محدود به شاخص‌های نوسان بازار باشد. از این گذشته، مزیت بازار که اکنون از نوعی دانش برخوردار است، باید با گذشت زمان از بین برود، زیرا بیشتر به‌دست می‌آید و در نهایت در زیرساختهای جامعه مدرن‌تر جذب می‌شود. در حقیقت، موسسه این فرسایش را به‌عنوان بخشی از نابودی سرمایه‌های اجتماعی که چهره واتیکان را تشکیل می‌دهند، ترغیب می‌کند.

اگر یک موسسه آموزش عالی قصد دارد فعالیت مادام‌العمر منابع باهوش را حفظ کند با ارائه روتین قراردادهای رسمی اعضای هیات علمی از هزینه‌های بلندمدت ناشی تاخیر این امر جلوگیری خواهد کرد. به دلیل وسوسه مبتکران آکادمیک برای تبدیل شدن به آنچه که اقتصاددانان به‌عنوان رانتجویان تمسخر می‌کنند- افرادی که توسعه یا کاربست تفکرات بدیع خود را با اعمال هزینه‌های بسیار بالا برای تازه‌واردان کمرنگ می‌کنند (مککنزی و تولک[1] ۲۰۱۲) مطمئناً، نهادینه‌سازی عادی رشته‌های دانشگاهی، رانت‌جویی را تشویق می‌کند و از این طریق "وابستگی به مسیر" را برای رشد دانش تقویت می‌کند. آنچه توماس کوهن (۱۹۷۰) بهطرز ناخوشایندی "پارادایم" خوانده است، چیزی بیش از تبدیل چارچوب مفهومی مبتکران به یک برنامه مجاز برای تحقیقات بیشتر در یک حوزه مطالعاتی نیست که می‌توانست - و احتمالاً همچنان بتواند - از یک چارچوب مفهومی کاملا متفاوت مورد خطاب واقع گردد. این پارادایم ها چنان در کارهای روشنفکرانه مشخص شده‌اند، که نشان‌دهنده تأثیر هاله‌ای[2] است که به‌سادگی با نسل اول تعدادی نتایج پژوهشی موثر همراه می‌گردد.

با این حال، بار دیگر با نگاهی بسیط به دلالان روشنفکر، اولویت فِتیشی در تحقیقات، به این خرافات منجر می‌شود که اولین مسیر در یک حوزه جدید، تنها یا بهترین مسیر است. البته، اگر افراد زیادی به اندازه کافی به این خرافات اهمیت دهند، میتواند به یک پیشگویی خودمحقق تبدل شود، که در این مرحله به‌عنوان یک "سنت پژوهشی" تحت سلطه آیین‌های زیارتی و حمایتی قرار می‌گیرد، که پرهیز یا حتی فرار از آن بسیار دشوار است. بنابراین یک فلوشیپ پسادکتری در آزمایشگاه خوب یا نام‌های از یک استاد معتبر می‌تواند لحظه‌ای خاص برای جوانه زدن یک کارراهه شغلی آکادمیک باشد.

1- McKenzieand Tullock
2- Halo effect

در "بازارهای معمولی" این مشکل بوجود نمی‌آید، زیرا موفقیت قابل توجه یک محصول جدید باعث می‌شود تا کارآفرینان به‌معنایی کارآمدتر دستیابی به اهداف مشابه یا مرتبط را دنبال کنند. تازگی به‌مثابه انگیزهای برای نابودی خلاق است. مطمئنا، تاریخ حقوقی سرمایه‌داری به‌طور فزاینده ترمزهایی برای این گرایش از طریق افزایش حقوق مالکیت معنوی به‌وجود آورده است. اما این استفاده قاطعانه از قانون برای محدود کردن تجارت آزاد صرفاً به دنبال دیپلماسی دیپلمات‌های علمی است که اگر به‌طور کامل ایجاد نشود، به‌طور ناگهانی اصطلاحات و تعرفه‌های تکنیکی تولید میشود که به‌راحتی برای ادبیات پژوهش و تعداد استنادِ مقالات ژورنالی تعلق می‌گیرند.

به خاطر داشته باشید که کاربرد اصلی "دیسیپلین‌ها" در زمینه‌های تحقیق آکادمیک یک پیشرفت در قرن نوزدهم بود که مربوط به نهادینه‌شدن دوره دکتری است. به‌عنوان مدرکی که حرفه‌ای بودن در دانشگاه را تأیید می‌کند (کلارک ۲۰۰۶). قبل از آن زمان، "دیسیپلین" عمدتاً در بستر زندگی مذهبی مورد استفاده قرار می‌گرفت (که از آن "علم و حرفهی"ماکس وبر (۱۹۵۸) به تعیین ادامه داد) و در اواخر قرون وسطی، کارکردهای مدیریتی دکترها (پزشکی، حقوق، الاهیات) که در هر دو فضای مقدس و سکولار فعالَ بود، را تحت پوشش قرار می‌داد.

اگرچه دانشگاهیان تمایل دارند موسسات آموزش عالی را به‌صورت سازمان یافته در اطراف دیسیپلین‌ها ببینند، اما نیازها و نیازهای تخصصی حرفه‌ای رشته‌های مختلف، موسسه را در جهات رقابتی سوق می‌دهد و دیپلمات علمی باید بتواند در مقابل آن‌ها دوام بیاورد. به‌طور خاص، علوم طبیعی با توجه به نیاز بالا به سرمایه‌گذاری انسانی، کاملاً با ویژگی فنی بالای کار و همچنین با فرهنگ رقابتی شدید، انسجام داخلی موسسه آموزش عالی و روحیه تیمی گره خورده است. برای ایجاد عدالت در بین رشته‌هایی که الزامات منابع و دستاوردهای احتمالی آن‌ها تا حد زیادی متفاوت است، ممکن است دیپلمات علمی نیاز به بازگشایی موضوعاتی داشته باشد که امانوئل کانت در ابتدا در مقاله مجادله آمیزش در ۱۷۹۸ خود با عنوان "مسابقه دانشکده ها" ، یک الهام بزرگ برای دانشگاه هومبولتی داشت. (فولر ۲۰۱۳)

بنابراین دیپلمات علمی باید قادر به پاسخ به پرسش‌های دانشگاهیان برای پیشبرد پژوهش باشد. با یادآوری نقش تاریخی قانون به‌عنوان معصومیت سرمایه‌داری انحصاری در دوران پیشرو در ایالات متحده، ممکن است بگوییم که موسسه آموزش عالی در اینجا به‌عنوان یک "اعتمادساز-معرفتی" عمل می‌کند. دو روش کلی برای تفکر در مورد این کارکرد وجود

دارد، کـه هـر دو بـرای بی‌اثرکـردن سـازمان‌های سـنجش رشـته‌محور طراحـی شـده اسـت (یعنـی آژانس‌هـای اعتبارسـنجی حرفـه ای عمومـی و خصوصـی) کـه بطـور مسـتقل از موسسـات آمـوزش عالـی وجـود دارنـد، هرچنـد اعضـای آن‌هـا به‌عنـوان افـرادی واجـد شـرایط و متخصـص شـناخته می‌شـوند. لازم اسـت از یـک سـو بـرای دانشـگاهیان انگیـزه لازم فراهـم شـود تـا بـا انتقـال تحقیقـات خـود در آمـوزش، خـود را از لحـاظ امتیـاز معرفتـی خودسـازی کننـد و از طـرف دیگـر، حـوزه پژوهـش خـود را به‌نفـع دیگـری خالـی کننـد. البتـه هیـچ تضمینـی وجـود نـدارد کـه ایـن تغییـرات بـه بینـش جدیـدی منجـر شـود. امـا ایـن بخشـی از هیجـان در ایـن طبقـه خـلاق اسـت: برنـده یـا بازنـده مهـم نیسـت، مهـم شـادمانی از فرصتـی بـرای لـذت بـردن از یـک بـازی بالقـوه معنـادار اجتماعـی اسـت، در واقـع چهـره خندانـی از کازینـوی کپیتالیسـم (فلوریـدا ۲۰۰۲).

۳-دیپلمات علمی در برابر کاپیتالیسم رانتی

ویژگی‌هـای تاریـخ طبیعـی بشـریت، لزومـاً در صورت‌هـای هنجـاری مطلـوب درک نشـده اسـت، کاپیتالیسـیم و دانشـگاه هـر یـک می‌تواننـد به‌عنـوان یـک تمریـن تشـخیص الگـوی مسـیر طولانـی وابسـته، نتایـج دوره‌ای کـه دارای قدرت‌هـای مولـد (پارادایم‌هـا و پتنت‌هـا) هسـتند درک شـوند. ایـن چرخـش ذهـن بـرای سـرمایه‌دار متـداول اسـت کـه بـه سـوی مرزهـای سـوداگری (آینده‌هـا) بـرای ایجـاد منافـع و فـرد دانشـگاهی حداقـل بـه معنـای مـدرن دانشـمند کسـی کـه بـه دنبـال رتبـه بالاتـر وحـدت و کنتـرل (بـا نـام "دانـش و قـدرت") اسـت، سـوق پیـدا می‌کنـد. چیـزی کـه بـرای یکـی "دارایـی[1]" خوانـده می‌شـود و بـرای دیگـری "نظریـه".

در هـر دو مـورد، فراینـد مشـابه آغـاز می‌شـود. شـما برخـی تعامل‌هـای تعریف‌شـده موفـق را (گاه بـه عنـوان مشـارکت‌کننده) در شـرایط مختلـف مشـاهده می‌کنیـد، امـا بـدون اینکـه دقیقـاً بدانیـد چـه چیـزی باعـث تعامـل می‌شـود. بـا ایـن وجـود ایـن امـر نـه دلبخواهـی و نـه محـدود بـه یـک عـادت سـاده اسـت. پـس بـا ارائـه نسـخه انتزاعی‌تـری از تعامـل کـه میتوانـد به‌طـور منظـم از طریـق دسـتورالعمل یـا کدنویسـی اعمـال شـود چیـزی کسـب می‌نماییـد. دانشـی کـه از تعامل‌هـا تولیـد خواهیـد کـرد، چیـزی اسـت کـه مارکسیسـت‌ها آن را "ارزش مـازاد" و فلاسـفه ذهـن "فوق‌العـاده" می‌نامنـد، بـه ایـن معنـا کـه دانـش جدیـد فراتـر از جناح‌هـای اصلـی در تعاملاتـی میـرود کـه ایـن بـدون آن‌هـا ممکـن نبـوده اسـت (سـوهان-رتل ۱۹۷۸).

قانـون مالکیـت معنـوی بـرای ایـن روش تفکـر دربـاره امـور طراحـی شـده اسـت. حـق ثبـت اختـراع یـا پتنـت انتزاعـی از تعامـلات فیزیکـی یـا انسـانی خـاص اسـت کـه بهموجـب آن اجـزا یـا عامل‌هـای اصلـی بـرای ایجـاد اثـرات مشـابه

1- finance

به روش‌های مختلف، مانند آنچه در پتنت تجویز میشود، تبدیل می‌گردند. در حالت ایده‌آل، حداقل از دیدگاه مخترعین، حق ثبت اختراع آنچه را که ریاضی‌دانان از آن به‌عنوان "تابع" یاد می‌کنند را مشخص می‌کند (فولر ۲۰۱۲، ۲۰۱۳). به‌زعم فیلسوف پراگماتیک آمریکایی چارلز سندرز پیرس[1]، این محصول استنتاج گمانه‌زنانه[2] مکانیکی است: الگویی برای ساخت کنش ایجاد شده است. از دیدگاه قانونی، این جذب‌کننده رانت‌ها یا حق امتیازها[3] است، چنانچه دیگران منفعت کاربرد پتنت را برای اهداف خود می‌بینند. در حقیقت، یک حق ثبت اختراعی که خوب طراحی‌شده باشد،"دامنه کاربردی" ایجاد می‌کند که در آن دارنده پتنت می‌تواند با اختراعات بعدی یا بیشتر را به‌سادگی با کنترل مرزی مجددا به‌صورت رانتی انجام دهد.

در مورد نوآوری‌های جدی‌تر غیرفنآورانه آکادمیک، اتفاق مشابهی رخ می‌دهد. این فرایند، اگرچه به‌طور رسمی کمتر تقویت می‌شود، اما توسط سیستم مرجع‌دهی دانشگاهی تسهیل می‌گردد، و باعث می‌شود روابط وابسته بین نویسندگان پیرامون یک متن بسیار استناد داده‌شده، مستحکم شود (فولر ۱۹۹۷، ۲۰۰۰). چنین متنی، پارادایمی برای تحقیقات بعدی است که به‌طور مؤثر جزئیات فعالیت‌های موقعیتی خاص را در یک نسخه چکیده شده که "ممکن است به‌راحتی، توسط دیگران برای استفاده و توسعه" ایجاد شده باشد، متعادل کند. این تخصیص مشمول پرداخت پاداش است که شکل دیگری از رانت یا اعتباردهی، محسوب می‌شود که بر اساس آن فرهنگ استناددهی دانشگاهی شکل می‌گیرد. این اعتباری است که امروزه کارراهه‌های شغلی در آن ساخته یا ورشکسته می‌شوند. بنابراین، تشویق مدیریتی برای دانشگاهیان برای انتشار مطالب پراستناد در ژورنال‌های با تأثیر بالا، در پایان باعث می‌شود که دانشگاهیان را به توسعه‌دهندگانِ مالکیت معنوی در پایان رانت بالای دسپلینهایشان تبدیل شوند.

بنابراین، توسعه مالی در دانشگاه چیز بسیار باشکوهی است. در جامعه شناسی، دو نگرش نسبتاً متضاد و همزمان وجود دارد. از یک سو، روشنشناس قوم‌نگار، وس شاروک (۱۹۷۴) معتقد است که دانشگاهیان دانش خود را در همکاری با موضوعات تولید می‌کنند، که با فراهم نمودن عقد قرارداد با شرایط مربوط به مشارکت صورت می‌گیرد. بنابراین ممکن است به آن‌ها برای کارشان پرداخت داشته باشند و اطمینان حاصل شود که در معرض آسیب و تخریب قرار نخواهند گرفت، اما آن‌ها حق اعمال کنترل بر استفاده از دانش حاصل را از دست می‌دهند. این بسیار مطابق با دیدگاه سرمایه‌داری در تولید دانش است. البته جامعه‌شناس ممکن است از افراد

1- Charles Sanders Peirce
2- abductive inference
3- rents and royalities

بخواهد که درباره چگونگی متنبندی مطالبشان اظهار نظر کنند. اما در پایان، جامعه‌شناس بر چگونگی چنین عقایدی حکفرماست. در مقابل، یک قوم‌نگار کمتر فرقه‌ای، مایکل بوراوی[1] (۲۰۰۵)، رابطه مالکیت را حداقل به‌عنوان یک معیار عادی و معیوب معکوس می‌کند. وی معتقد است جامعه‌شناسان وظیفه اصلی برای تقویت صدای افراد نسبتاً بی‌صدا در جامعه را دارند. به نظر می‌رسد این امر دلالت بر این داشته باشد که جامعه‌شناس متعلق به گروه‌های فرعی به شیوه وکالتی است که به‌عنوان وکیل مددجو خدمت می‌کند. هر دو برای معرفی محدودهایی دارند، زیرا هدف نهایی در هر دو مورد رسیدن به نتیجه مثبت برای مشتری یا موضوع است.

در هر دو مورد کاپیتالیست و دانشگاه، دانش بدست آمده در اصطلاح لاتین که کلمه‌ای از اشغال یک فضای خاص (مفهومی) که نیاز به مذاکره توسط هر کسی که مایل به حرکت در یک فضای عمومی‌تر باشد دارد، وام گرفته شده است. از مرکزیت نفت به‌عنوان منبع انرژی استفاده کنید. فرآورده‌های نفتی با بنزین تفاوت دارند زیرا ارزش سابق - که در بازار کالاها تعیین شده است - با توجه به اهمیت سهم بنزین در فرآیندهای حیاتی انسانی و تعیین هزینه جایگزینی آن در موارد مختلف، تعیین می‌شود. بازار کالاهای مرتبط با نفت به‌عنوان یک ماده کل پیشبینی شده سروکار دارد، نه آنگونه که در حال حاضر توسط طرفداران خاص و مصرف‌کنندگان بنزین مثلاً پمپ بنزین تجربه می‌شود. با این وجود، با توجه به ماهیت درهم‌آمیختگی بازارها، قیمت بازار کالاهای بنزینی متفقاً بر قیمت پمپ تأثیر می‌گذارد.

با این حال، آنچه سرمایه‌داری را پویا می‌کند - حداقل در نظریه - این است که این وضعیت به‌عنوان فرصتی برای اختراع راه‌هایی مانند بازکردن ذخایر بیشتر نفت یا حتی توسعه منابع جایگزین انرژی تلقی می‌شود. این حرکات، منابع نوآوری کارآفرینی، کمتر به‌وضوح در موسسات آموزش عالی دیده می‌شود. ذهنیت کلی و ساختار انگیزشی آن مناسب نیست. دانشگاهیان معمولاً بیشتر در مورد "ایستادن بر روی شانه‌های غول‌ها" را درنظر دارند تا راه‌های کارآمدتر برای رسیدن به اوج. حتی چنین رویکردهای علمی مانند "نقد" درنهایت محدودکردن اعتبار یا کاربرد یک ادعای دانش به‌منظور ایجاد محلی برای شخصی یا دیدگاه‌های دیگری است که فضایی را اشغال می‌کند که ادعای دانش اصلی را ندارد.

جایگزینی دانش به‌معنای متناسب آن، هنگامی که در موسسات آموزش عالی اتفاق می‌افتد، بهطور معمول از طریق جذابیت صورت می‌گیرد، زیرا آثار به‌سادگی متوقف می‌شوند که مورد بحث یا استناد

1- Michael Burawoy

قرار بگیرند. یافتن معادل "تخریب خلاق" در بازارهای دانشگاهی بسیار نادر است. این میتواند برابر با یک "انقلاب علمی" آشکار اعلام شده باشد، که عمداً برای سازماندهی مجدد کل تحقیق است - و با ارسال سبک قبلی به گرد و غبار تاریخ می‌پیوندد. خود انقلابی "انقلاب شیمیایی" آنتونی لاوازیه[1] در اواخر قرن ۱۸ هنوز هم ممکن است روشن‌ترین مورد باشد، زیرا بیشتر انقلاب‌های بزرگ علمی فقط به‌صورت گذشته‌نگر توسط مورخان و روزنامه‌نگاران اعلام می‌شد (کوهن ۱۹۸۵).

اما دانشگاهیان ذاتاً فاقد منابع لازم برای درگیر ساختن تخریب خلاق هستند. در حقیقت، اگر تدریس زیربنای ساختارشکنی پژوهش انجام شود، تخریب خلاق ادعاهای دانش به‌طور مرتب در کلاس را محقق می‌سازد. در عمل، این بدان معناست که دانشجویان با قرار دادن مطالب درسی "به اصطلاحات خودشان"، یعنی به زبانی که با آن‌ها راحت‌تر هستند، اصل آن چیزی را که در یک دوره یا درس باید یاد بگیرند فرامی‌گیرند. مدل آموختن آن‌ها می‌تواند شیوه‌های نسبتاً غیررسمی و در دسترس مربی هنگام بحث در مورد مواد درسی اختصاص یافته باشد.

متاسفانه، اساتید غالباً از دانشجویان یاد می‌گیرند که به‌سادگی بتوانند متنهای متناوب را رمزگشایی کنند تا بتوانند آن کدها را در متنهای خود تولید کنند، این امر شامل ادای احترام مناسب به نگهبانان قبلی کدهای درون متن است. ارائه‌های پاورپوینتی بیش از حد به این مطلب افزوده است. چه در کلاس درس و چه در کنفرانس، اغلب دانشگاهیان مانند بازیگران بدی ظاهر می‌شوند که نوشته‌هایی را که توسط شخص دیگری نوشته شده است، بازخوانی می‌کنند. مخاطب - دانشجوی یا همکار - آرزو می‌کند بازیگری با ذکاوت‌تر باشد که بتواند داستان فیلمنامه را خودش بازگو کند. این می‌تواند شبیه به "روش بازیگری" باشد، که به درون مرزهای شناختی و عاطفی بازیگر ضربه می‌زند (بندتی[2] ۲۰۰۴). در بطن متن دانشگاهی، این سرزمین پرسش و پاسخ می‌تواند بهطور مؤثر استخراج شود. متأسفانه، این دوره‌های آموزشی معمولاً توسط دانشگاهیانی صورت می‌گیرد که ادعاهای دانش خود را محصور کرده‌اند، بهطوری که کمی بیشتر از تکرارهای هنری برای پاسخ دادن می‌گذرد. در چنین شرایطی، نمی‌توان مقامات دانشگاهی را به این فکر انداخت که پاورپوینت و سایر محصولات کار دانشگاهی کاندیداهای مناسب برای حمایت قانونی از خود دانشگاهیان زحمتکش هستند.

پس جای تعجب نیست که، بیشتر - اگر نه بیشتر - ارزیابی عملکرد دانشجویان در سطح رسیدگی صحیح از منابع صورت می‌گیرد. از این گذشته،

1- Antoine Lavoisier
2- Benedetti

اینگونه است که دانشگاهیان نسبت به خود ارزش قائل هستند، روشی که مدیران بی‌همتا از آن استفاده می‌کنند. حتی داوری‌های مثبت حرف‌های – مثلاً "علاوه بر مفید بودن ادبیات"، بر شخصیت اصلی تولیدکننده نیز تأکید دارند، که در آن کارهای شخصی خود یک تغییر افزایشی کاملاً مشخص در همان جهت اصلی است. بنابراین، سرقت ادبی به‌عنوان یک جرم بزرگ علیه تحصیل است –اگر بهدرستی تخمین سهم شخص از کارهای شایسته را مهمتر از خود کار دانسته شود.

با این حال، دانشمندان متفکر دیگری نیز دانشجویان و دانشمندان را ارزیابی نمی‌کنند که بازی با این قوانین منجر به ادعاهای دانش‌محور می‌شود، بنابراین به منابع معتبر صحیح که اجزای آن‌ها میتواند توسط یک کامپیوتر برنامه‌ریزی شده با مجموعه‌های مرتبط تولید شود، به شدت وابسته است. به داده‌های ورودی مراجعه کنید. متأسفانه بسیاری از آنچه برای کار دانشگاهی در عصر انتشارات ما صورت می‌گیرد دقیقاً این ویژگی را دارند. چنین آثاری به‌نوعی به "سرقت ادبی" نزدیک‌تر است که ارزش نگرانی در مورد آن را دارد: آن را دزدی ادبی پلاس[1] بنامند، چیزی که کوهن (۱۹۷۰) بنا به تعبیری آن را "علم هنجاری[2]" خوانده است. در یادگیری صحیح مراجعه به منابع دانشگاهی، دانشجویان قادر به تبادل نظر می‌شوند به‌گونه‌ای که مخاطبان علمی آن‌ها به‌راحتی می‌توانند درک کنند و در مورد کارهای دانشگاهی به‌عنوان مالکیت معنوی فکر کنند که می توانند با استناد مناسب به اهداف خود راه‌یابند. با این وجود، ارتباط تسلط بر این مهارت‌ها و تسلط بر یک حوزه علمی به هیچ وجه آشکار نیست. من تنها خواننده مقاله‌های مجله جامعهشناسی –نیستم ولی غالباً تعجب می‌کنم که نویسنده با توجه به قرارگیری آثار در متن مؤلف، لیست چشمگیر آثار ذکر شده را درک کرده است یا خیر. آلن سوکال[3] موفق شد با مقاله خوب خود در یک مجله برجسته مطالعات فرهنگی در ایالات متحده "جنگ‌های علمی[4]" را دقیقاً بر روی این فرضیه روشن کند. (راس[5] ۱۹۹۶)

در بدست آوردن سرقت ادبی، فرهنگ دانشگاهی میزان پیشرفت آن به کپیتالیسم رانتی را نشان میدهد. اگرچه نسخه‌ای علیه سرقت ادبی گرایش به‌عنوان دفاع از اصالت اقتدار ارائه می‌شود، اما در حقیقت به‌معنای حمایت از مالکیت معنوی است. نتیجه، سردرگمی ارزش قابل توجهی است، که به‌طور حتم، دانه تخریب خود را کاشته است. منطق دیالکتیکی بدین شرح

1- Plagiarism Plus
2- normal science
3- Alan Sokal
4- Science wars
5- Ross

است. اصالت به‌عنوان "پیوند سخت" برای تسلط بر "تحصیل" انتخاب شده است، که نمیتواند از طریق مشاغل کپی و چسبانده شود و شبیه‌سازی شوند. اما مطمئناً، سارقان ادبی بازی خود را عَلَم می‌کنند، و در این فرایند - هنوز با ابزاری اقتصادی‌تر – مهارت‌هایی وجود دارد که دانشمندان "واقعی" از آنها برخوردار هستند. بنابراین، در مورد این سارقان ادبی پیشرفته، منابع آن‌ها بسیار متنوع است، با قضاوت خاصی روبرو شده و به گونه‌ای عمل می‌کنند که مقالاتی راجع به تفاوت‌های بیشتری در بین متون اصلی منتشر کنند. این امر باعث ایجاد برنامه‌های رایانه‌ای مانند "Turnitin" شده است، که همه منابع داده مبتنی بر اینترنت را برای همپوشانی متنی بررسی می‌کند، و به نوبه خود باعث ایجاد برنامه‌های دانشجو محور شده است تا اطمینان حاصل شود که مقالات آن‌ها در "منطقه امن" قرار دارند و بنابراین، بازی "موش و گربه" همچنان به مراتب پیچیده‌تر و پیشرفت بیشتری می‌کند. در این فرایند، دانشجویان ناخواسته مهارت‌های علمی خود را تصحیح می‌کنند.

حوزه هنر نگرش سالم‌تری به سرقت ادبی یا تقلب دارد(فولر ۲۰۰۷). اگر یک پزشک یا فرد با تجربه نتواند تقلب را تشخیص دهد، هنرمند با آن کنار می‌آید - اگرچه همیشه میتوان منتقدین و محققانی را مجبور به بازگشت به "صحنه جنایت" کرد. در حقیقت، هر چه بیشتر دید عمومی و تذکرات از آثار هنریتر شوند، چیزی که هر هنرمند واقعی بخواهد، این درمان آسیب‌پذیرتر خواند (بنابراین به‌راحتی می‌توان فهمید که چرا مورخ بزرگ هنری ارنست گمبریچ[1] طرفدار کارل پوپر بود). در واقع، بازدیدها از منابع یک هنرمند بعضی اوقات برای تغییر اعتبار هنری انجام شده است. اما گاهی اوقات حتی به‌نظر نمیرسد که این دانش اضافی اهمیت چندانی پیدا کند. شهرت این هنرمند دست نخورده باقی می‌ماند - تنها به دلیل هوشمندی که هنرمند در مورد پر کردن شکاف‌ها. در واقع، ممکن است "هنر" هنرمند باشد. هارولد بلوم[2] (۱۹۷۳) در مقالهای به‌نام "اضطراب نفوذ[3]"، گزارَش روانکاوانه جالبی از خلاقیت هنری مطرح کرد.

این خیلی مطلوب است که موسسات آموزش عالی این نگرش نسبتاً آرام نسبت به سرقت ادبی و کلاهبرداری علمی را اتخاذ نکنند. این امر به‌طور مؤثر باعث می‌شود که دانشجو خروجی بهتری داشته باشد. در عوض، شیوه‌های فعلی توجه به میزان احساس نیاز اعضای هیات علمی به مراقبت از جایگاه خود است. با این حال، منبع این نیاز چیست؟ شاید دانشگاهیان احساس میکنند که دانش آن‌ها به سختی بدست آمده است، به‌طور طبیعی، کسی که سرقت انجام میدهد، با یک بی‌عدالتی خود را

1- Ernst Gombrich
2- Harold Bloom
3- the anxiety of influence

مواجـه سـاخته اسـت. هنرمنـدان عمومـاً ایـن مـورد را ندارنـد. درسـت یـا غلـط، آن‌هـا معتقدنـد کـه مملـو از ایـده هسـتند و چالـش واقعـی ایـن اسـت کـه آن‌هـا را در بعضـی از کارهـای منسـجم مهـار کننـد. هنرمنـدان غالبـاً خـود را منشـأ پربارتریـن ایده‌هـا میداننـد، امـا نیـازی بـه اختصـاص اعتبـار ندارنـد. ایـن بـه دو دلایلـی کامـلا معقـول اسـت:

تحـت تغییـر جزئـی شـرایط، ممکـن اسـت آن‌هـا همـان ایده‌هـا را از دیگـران، یـا ذهـن خودشـان، دریافـت کننـد. و آثـار هنـری کـه آن‌هـا از ایـن منابـع خلـق میکننـد، خـود بیانگـر اهمیـت کاری اسـت کـه صـورت می‌گیـرد.

در ایـن اثنـا، بـا بازگشـت بـه سـیاره دانشـگاه، در دنیایـی کـه در آنجـا ایده‌هـا نایابنـد و ارزش آن‌هـا از ایـن نظـر کـه چـه کسـی آنهـا را بوجـود آورده اسـت قضـاوت میشـود تـا اینکـه چـه چیـزی بوجـود آمـده اسـت. بنابرایـن، نمی‌توانیـم قـدردان بدتریـن جاعـلان آثـار اصیلـی باشـیم کـه بـر مهارت‌هـای نادرسـت تسـلط مییابنـد. تفـاوت اصلـی ایـن اسـت کـه جعل‌کننـده بـا "بایگانی‌هـا" (بـا نـام مسـتعار "اینترنـت" بـرای نسـل امـروز) به‌عنـوان یـک حافظـه دخیـره شـده برخـورد می‌کنـد نـه به‌عنـوان چیـزی کـه از لحـاظ هستی‌شناسـانه متمایـز از موجودیـت او اسـت. در رشـته‌های رسـمی‌تر، جایـی کـه دامنـه نـوآوری معرفتـی اندکـی بیشـتر از پیچیدگـی فنـی می‌رسـد، آگاهـی روشـن از نفـوذ ذهنـی تاییـد نشـده و بیهودگـی ناشـی از تـلاش بـرای کشـیدن همـه بـه پـای میـز عدالـت بـرای آن وجـود دارد. فلسـفه تحلیلـی مـوارد آمـاده عرضـه را مهیـا می‌کنـد، کـه شـاید بدنام‌تریـن آن‌هـا خاسـتگاههای نظریـه علّـی مرجـع[1] را در برگیـرد (همفـری و فتـرز[2] ۱۹۹۸).

در واقـع هـدف تمـام ایـن مـوارد ایـن نیسـت کـه بحـران هویـت نفـس "مسـائل مـرزی" را به‌عنـوان برخـی از فضیلتهـای معرفتـی والاتـر بازسـاماندهی کنـد. در عـوض، حـق قیـد و شـرط کسـی را کـه به‌عنـوان "دانشـجو" اجـازه ورود بـه حـوزه رسـمی معرفتـی جامعـه را داشـته باشـد و آزادانـه در محـدوده آن، به‌عنـوان "عـوام" فهمیـده میشـود، مگـر اینکـه به‌طـور خـاص توسـط یـک قـدرت مرتبـط متوقـف شـود. بنابرایـن، ایـن بـار بایـد بـر دوش دانشـگاهی‌ها گذاشـته شـود تـا در مقابـل کسـانی کـه آن‌هـا را به‌عنـوان برابرهـای بالقـوه پذیرفته‌انـد، ظلـم معرفتـی را نشـان دهنـد. عـلاوه بـر ایـن، این‌هـا بیشـتر از لحـاظ زیباشـناختی منظـور شـوند تـا اخلاقـی. در ایـن حالـت، مسـئله سـرقت ادبـی شـناخته شـده بیـش از ایـن اسـت کـه سـرقت ادبـی می‌شـود: ایـن بـه انـدازه کافـی مطلـوب نبـود کـه به‌عنـوان اصیـل درنظـر گرفتـه شـود.

1- causal theory of reference
2- Humphreys and Fetzer

سال سوم، شماره ۲، پیاپی ۸، پاییز و زمستان ۱۴۰۳، نقش دیپلمات‌های علمی در شرایط اقتصادسیاسی محیط بر آموزش عالی

۴-رسالت غایی دیپلمات علمی

از لحاظ تاریخی مطمئن‌ترین استراتژی موسسات آموزش عالی برای اینکه استقلالشان در بازار دانش نسبتاً کنترل نشده‌ای حفظ شود تغییر تولید دانش به‌عنوان مرتبه اول به کالای مرتبه دوم می‌باشد (فولر ۲۰۰۰). این زمینه‌ای است که فیلسوف تحلیلی کوین[1] (۱۹۶۰) به نام "صعود معنایی[2]" یاد میکند، که بیشتر به‌صورت محاورهای با عنوان "حرکت به فرا[3]" شناخته میشود. در این بین میتوان به محوریت کانت در کتاب نزاع دانشکدهها[4] به ایده هومبولت در مورد دانشگاه مدرن اشاره کرد. برای کانت، فلسفه – زمینه‌ای که تاکنون فاقد هویت تحصیلی واضح است - با قول استاندارد برای ارزیابی ادعاهای دانش و در نتیجه جنجالی در میان دانشکده‌های رقیب، مهلت بخشش چنین کالاهای دست دوم را فراهم می‌آورد. در قرن بیستم، جستجوی این استاندارد به معنای متداول "معرفت‌شناسی" پذیرفته شد.

قبل از اینکه به یک استراتژی نهادی عمومی‌تر برای اطمینان از اینکه دانشگاه در معرض بازار دانش قرار دارد، به‌عنوان کالای درجه دوم، توجه شود، ارزش دارد که برای دستیابی به همان تأثیرات، سه استراتژی متمایز مبتنی بر رشته را برجسته کنیم:

۱. پروژه‌های دانشگاهی یک نظریه سوداگرانه یا شاید حتی قلمرو اشیاء انتزاعی را طرح ریزی می‌کند، که به‌طور موثری حق جست و جو را اعطا می‌کند، به‌گونه‌ای که هر کسی که بعداً به‌صورت تجربی، جنبه‌های طرح را تأیید و یا فوری کند، به‌طور موثری مجبور می‌شود به نوعی ادای احترام به چشم‌انداز نماید. ریاضیات با توجه به سابقه کار پیشبینی پیکربندی‌های عمیق واقعیت، اعم از منطق نمادین تا هندسه غیر اقلیدسی، پایه و اساس علمی خود را بر این اساس حفظ می‌کند.

۲.انسان دانشگاهی – به‌طور معمول یک اومانیست - یک فرد یا فرهنگ پیشرو را مشخص می‌کند که به نفع او به‌صورت گذشته نگر و منفی‌خواه درخواست می‌شود. به‌عنوان مثال، ممکن است ادعا شود که یک ادعای دانش غربی از لحاظ شخصیتی، در واقع توسط غیرغربی‌ها ساخته شده‌است، یا از طرف دیگر، ادعای دانش ظاهرا جهانی فقط به‌دلیل حفظ مقامات غربی از آن وضعیت

1- Quine
2- semantic ascent
3- going meta
4- Contest of the Faculties

ر برخـوردار اسـت (دلالـت بـر ایـن کـه دیگـر بالقـوه مشـروعیت نـدارد. –ادعاهـای غربـی سـرکوب می‌شـوند).

۳. انسـان دانشـگاهی – به‌طـور معمـول در زمینـه خط‌مشـی‌های عمومـی – نگـران ایـن اسـت کـه به‌دلیـل عـدم اهمیـت سیاسـت کوتـاه مـدت، ممکـن اسـت کل حـوزه تحقیقاتـی بـدون تأمیـن اعتبـار باقـی بمانـد. پـس از آن، ایـن درمـان نسـخه‌ای از واگار پاسکال[1]اسـت کـه سـعی می‌کنـد مـردم را بـا اعتقـاد بـه خـدا توهیـن کنـد و بـا در نظـر گرفتـن پیامدهـای بی‌ایمانـی در دنیایـی کـه معلـوم اسـت، خـدا وجـود داشـته اسـت. بـه عبـارت دیگـر، حتـی اگـر کسـی فایـده فـوری تحقیقـات شـما را نبینـد، در صـورت غفلـت، پرونـده آسـیب‌های احتمالـی را مطـرح کنیـد. بنابرایـن کالاهـای دانـش مرتبـه دوم به‌عنـوان نوعـی بیمـه مرتبـه بالاتـر تولیـد می‌شـوند. تحقیقـات در زمینه‌هـای متنـوع به‌عنـوان بوم‌شناسـی جهانـی (بـرای جلوگیـری از تغییـرات گسـترده آب و هـوا) و هـوش مصنوعـی (بـرای جلوگیـری از دسـتگاه هـای "فـوق برنامـه") تحـت ایـن موضـوع قـرار می‌گیرنـد.

امـا می‌تـوان فـرض کـرد کـه ایـده دانـش را به‌عنـوان یـک "کالای مرتبـه دوم" به‌عنـوان یـک مفهـوم اقتصادیتـر بـه معنـای واقعـی کلمـه باشـد. در ایـن حالـت، "اسـتقلال" به‌معنـای توانایـی تبدیـل بـازار بـه نفـع شـخصی اسـت، به‌طـوری کـه تولیدکننـدگان دانـش رقیـب مجبـور بـه رقابـت در منطقـه مـورد نظـر خـود می‌شـوند. ایـن روش دیگـری اسـت کـه میتـوان بـه تعریـف اصلـی شـومپیتر[2] (۱۹۳۴) از کارآفرینـی به‌عنـوان "نابـودی خـلاق" بازارهـا نـگاه کـرد. هنـری فـورد شـومپیوتر نمونـه مثـال زدنـی اسـت زیـرا او بـازار حمـل و نقـل را مجـدداً تنظیـم کـرد تـا محصـول خـود، اتومبیـل، اسـتانداردی را تعییـن کنـد کـه رقبـا در آن زمـان بایـد بـرآورده کننـد یـا از آن پیشـی بگیـرد. نـه تنهـا امـروز، بلکـه در طـول تاریـخ خـود، موسسـات آمـوزش عالـی به‌طـور دورهـای مجبـور شـده‌اند تـا بازارهـای دانـش را "خلاقانـه" تخریـب کننـد تـا بـر چالش‌هـای موقعیـت نخسـت خـود به‌عنـوان تولیدکننـده دانـش معتبـر غلبـه کننـد.

در ابتـدا، ارتبـاط کارآفریـن شـوپتری بـا دیپلمـات علمـی امـروزی ممکـن اسـت چنـدان واضـح بـه نظـر نرسـد. از ایـن گذشـته، فـورد در واقـع نـوآوری درجـه یـک را ایجـاد کـرد کـه براسـاس آن او یـک بـازار جدیـد ایجـاد کـرد کـه نـوآوری درجـه دوم شـد. امـا بـا بررسـی دقیقتـر، موسسـات آمـوزش عالـی ثابـت می‌کننـد کـه تفـاوت چندانـی بـا هـم ندارنـد. موضـوع اعتبارسـنجی مـدارس ابتدایـی و

1- Wager Pascal
2- Schumpeter

متوسطه را هم از نظر دوره‌هایی که آموزش داده می‌شود و هم افرادی که مجوز آموزش آن‌ها را دارند، بگیرید. اگرچه موسسات آموزش عالی بر روی شیوه‌های روزمره کنترل زیادی ندارند، اما با این وجود آن‌ها نقش مهمی در تعریف مبانی و حتی منطق آموزش موضوعات مختلف تدریس شده دارند که تا حدود زیادی آینه آن‌ها در موسسات آموزش عالی تدریس می‌شود. به‌عنوان مثال، در انگلستان، جغرافیا از معدود موضوعاتی است که جای آن در برنامه درسی مدارس به دلیل ابتکارات مبتنی بر دانشگاه نبوده است (گودسون[1] ۱۹۸۸). بنابراین، جایزه‌های بسیار ناچیز که نسبت فارغ‌التحصیلان دبیرستان‌های وابسته به موسسه آموزش عالی به‌طور معمول به‌عنوان استاندارد طلایی عملکرد مدارس تلقی می‌شود، دقیقاً به این دلیل است که فرض می‌شود موسسه تعیین‌کننده اصلی آنچه مدارس می‌آموزند، است.

امروز این نکته آخر کاملاً منطقی به نظر میرسد، به‌خصوص با توجه به افزایش روزافزون هر گروه از دانشجویان در دانشگاه. با این حال، یک نسل پیش، زمانی که حضور در دانشگاه - خارج از ایالات متحده - نیمی از هم‌گروه فعلی خود بود، مسیر شغلی فارغ التحصیلان دبیرستان‌ها و دارندگان مدرک دانشگاهی بسیار متمایز بود. با این حال، حتی در آن زمان موسسات آموزش عالی استاندارد عملکرد مدرسه را تعیین می‌کردند. در این زمینه، کالاهای مرتبه اول مربوطه که توسط موسسات آموزش عالی تولید شده‌اند، کتابهای درسی مبتنی بر دسیپلین‌ها بودهاند که نسخه‌های ساده شده از آن همچنان با ورود به کلاس‌های دبیرستان، با تأثیر کلی استانداردسازی نحوه ارتباط معلمان در زمینه‌های موضوعی خود، ارتباط برقرار می‌کنند.

مطمئناً، اگر انتظار حضور در دانشگاه توسط دبیرستان‌ها وجود داشته باشد، ممکن است دیپلمات‌های علمی مجبور شوند، هنگام تعریف محتوای دانش حوزههای آموزش داده شده، نگرش کمتری نسبت به مدارس متوسطه و حتی ابتدایی را پرورش دهند. به ویژه، معلمان مدارس نسبت به منابع غیر دانشگاهی - به ویژه قومی و مذهبی مبتنی بر اقتدار معرفتی که دانش‌آموزان از محیط‌های محلی خود می‌آورند، حساس‌تر هستند. در گذشته، اجرای دولت از آموزش سکولار به‌طور خاص برای مقابله با چنین موانع احتمالی همبستگی ملی طراحی شده بود. در حقیقت، هویت رشته‌ای جامعه‌شناسی در اوایل قرن بیستم، به‌ویژه در فرانسه و ایالات متحده، با این پروژه هماهنگ‌سازی معیارهای معرفتی در کل سیستم آموزش، گره‌خورده بود، چیزی که مترقی‌های آمریکا مانند جان دیوی به طور خاص آن را به‌عنوان ملت معرفی کردند. دیگ ذوب فلزات[2].

1- Goodson
2- melting pot

ر با این حال، از آنجا که موسسات آموزش عالی حمایتهای سیاسی و اقتصادی بی‌قید و شرط در دولت را از دست می‌دهند، لازم است تا روابط خود را با دانش‌های محلی که بهطور طبیعی در سطح مدارس صدا ایجاد میکنند، مجدداً مذاکره کنند. در حالی که جدال بین موسسات آموزش عالی و مدارس بر سر آن که چه دانشی برای تدریس ارزشمند است بستگی به سال‌های پیشرو دارد، حداقل طرف‌های رقیب فهم مشترک خود از دانش به‌عنوان کالای مرتبه دوم، یعنی یک استاندارد جهانی بالقوه از تفکر و رفتار را به اشتراک گذارند.

تهدیدهای جدیتر برای استقلال دانشگاه توسط مدیران دانش ایجاد میگردد که وجود دانش را به‌عنوان کالای مرتبه دوم مورد تردید قرار می‌دهند، که براین مبنا دانشگاه‌ها ممکن است ادعا داشته باشند. در اینجا باید این را بخاطر بسپاریم که عبارات رایج در دوران ما، مانند "جامعه دانش" و "اقتصاد دانش"، عمدتاً به افتتاح بازار کالاهای دانش به تأمینکنندگان جدید اشاره دارد (فولر ۲۰۰۲). در نتیجه در این لحظه مهم در تغییر به‌سمت اقتصاد سیاسی نئولیبرال، دانشگاه‌ها مجبور شدند نه تنها منابع خود را ظریفانه گسترش دهند، بلکه باید با انواع تنشهای داخلی که یک دیپلمات دانشگاهی به‌طور عادی از آن برخوردار است، مواجه شوند. از این گذشته، مؤسساتی که صرفاً به پژوهش می‌پردازند، مانند آزمایشگاه‌های شرکتی در پارکهای علمی گذشته و امروزی، با داشتن موانع کمتری نسبت به دانشگاه‌ها، نیاز به حفظ تعادلی ظریف بین چندین نهاد دارند: همتایان پژوهشی در دانشگاه‌های دیگر، همکاران دانشگاه از سایر رشته‌ها، و همچنین تابلوهای بررسی اختصاصی دانشگاه به موضوعات اخلاق و مالی. به همین ترتیب، یک مرکز آموزشی با دسترسی قابل اعتماد به کارفرمایان مربوطه می‌تواند کارآمدتر - حداقل از دیدگاه دانشجو بطور مصرف‌کننده- نسبت به برنامه‌های کارشناسی تابع آموزش شغلی به معرفی منظم از بدنه دانش که توسط یک رشته دانشگاهی ارائه می‌شود، باشد.

در این شرایط، بهراحتی میتوان به جمع‌بندی مدیریت دانش مبنی بر اینکه دانشگاه به سازمانی منسوخ تبدیل شده است، پیبرد که سعی می‌کند خیلی از چیزها را در یکباره انجام دهد و در صورتی که همه آن‌ها به صورت کم‌بهینه انجام میدهد (فولر ۲۰۰۲). در این بستر، ماندگاری موسسات آموزش عالی در برابر چشم‌انداز آینده آن قرار میگیرد: موسسه به‌سادگی با روش‌های قدیمی خود سنگربندی شده است، که این امر موسسه را برای سازگاری با تغییر محیط امروز بازار ناتوان می‌سازد. به‌نظر می‌رسد راه‌حل آشکار، تفکیک کارکردهای موسسات آموزش عالی به سازمان‌هایی است که در درجه اول یا در بازارهای تحقیق یا تدریس متمرکز شده‌اند. با این حال،

اگـر تاریـخ راهنمـای ماسـت، ایـن می‌توانـد نتیجه‌گیـری اشـتباهی باشـد.

اسـتراتژی موفقیت‌آمیـزی بـرای ابتـکار مجـدد دانشـگاه در اواسـط قـرن نوزدهـم پدیـدار شـد زمانـی کـه آکسـفورد و کمبریـج، کـه بیـش از ۶۰۰ سـال قدمـت داشـتند، هنـوز مجبـور بودنـد آزمایشـگاه‌های علمـی را در اماکـن خـود جـای دهنـد، اگرچـه عمـده نوآوریهـای صنعتـی بـا پژوهش‌هایـی گره‌خـورده بـود کـه در دانشـکده‌ها انجـام میشـد و در هـر صـورت بـرای حداقـل یکصـد سـال در کارخانه‌هـا صـورت گرفتـه اسـت. در حالیکـه آکسـبروج نهایتـا اجـازه سـاخت آزمایشـگاه‌ها را در اماکـن خـود دلایـل داد، پاسـخ مدیرشـان بـه ایـن چالـش الهـام گرفتـه از متکلمینـی بـود کـه کلمـه "دانشـمند" را بـه زبـان انگلیسـی ترجیـح میدادنـد، ویلیـام ویـول[1] کـه امـروزه به‌عنـوان بنیانگـذار مطالعـات تاریخـی و فلسـفی علـم اسـت.

ویـول چیـزی را پیشـنهاد کـرد کـه اکنـون مـا آن را مـد نظـر قـرار میدهیـم: یعنـی اینکـه ممکـن اسـت اختراعـات در انـواع مکان‌هـای غیردانشـگاهی ظهـور پیـدا کننـد، امـا فقـط دانشـگاهیان می‌تواننـد تشـخیص دهنـد کـه آیـا ایـن اختراعـات چیـزی بیـش از حـوادث شانسـی هسـتند. ایـن امـر بـه ایـن دلیـل اسـت کـه دانشـگاهیان - بـر خـلاف مخترعیـن - بـه ایـن اطمینـان دارنـد کـه تمـام آنچـه را کـه مـا می‌شناسـیم به‌عنـوان یـک وحـدت سیسـتماتیک شـکل می‌گیرنـد، چیـزی کـه به‌طـور مرتـب در برنامه‌هـای درسـی دیـده می‌شـود، زیـرا دانـش جدیـد در چارچوب‌هـای مفهومـی موجـود ادغـام می‌شـوند تـا بـه نسـل بعـدی برسـند. در آن صـورت، بـرای هـر اختـراع، دانشـگاهی میخواهـد بدانـد کـه چـرا ایـن کار را می‌کنـد و بـه خصـوص وقتـی کار نمی‌کنـد، کـه بـه نوبـه خـود زمینه‌هـای پیشـرفت را فراهـم می‌کنـد - در حالـت ایدهـآل در محیـط تنظیم‌شـده آزمایشـگاهی دانشـگاه.

در ایـن زمینـه، آکسـبریج میتوانـد اعتمادهـای درکشـده خـود را بـه فضائـل تبـدل کنـد: یعنـی مبنـای ایدئولوژیـک آن در کلام آنگلیـکان[2] و پایـه مـادی آن در مالکیـت مناسـب. آن‌هـا در کنـار هـم زمینه‌هایـی را فراهـم کردنـد کـه بـه انـدازه کافـی از فضاهـای روحـی و جسـمی نـوآوری صنعتـی حـذف شـوند تـا آکسـبروج به‌عنـوان کارگـزاران صـادق ادعاهـای دانـش ناشـی از آن سـایت‌ها ظاهـر شـوند. عـلاوه بـر ایـن، در موقعیـت قـرار دادن آکسـبروج به‌عنـوان دروازهبانـان در جریـان آزادانـه اختراعـات، ویـول قصـد نـدارد ایـن جریـان را خنثـی کنـد. در عـوض، هرچه منابـع نـوآوری بیشـتر مـورد تأثیـر قرار گیـرد، ضـرورت ایجاد اسـتانداردهای مشـترک بـرای تفکیـک قابـل اعتمادتـر از اختراعـات غیرقابـل اطمینـان در ابعـاد گوناگـون

1- William Whewell
2- Angelican

است که نه تنها مبانی نظری آن‌ها را شامل می‌شود، بلکه خطرات بالقوه مالی و بهداشتی که برای پذیرندگان این نوآوری‌ها را به وجود میآورد.

امروزه به‌راحتی می‌توان از مرکزیت موسسات آموزش عالی در نهادینه کردن استانداردهای قابل اعتماد بودن تجربی در تولید و گردش محصولات دانش آگاهی چشم‌پوشی کرد - آنچه مدیران آن را "کنترل کیفیت" می‌نامند و فیلسوفان علم به‌عنوان "زمینه توجیه" می‌شناسند. این تحول، که بیانگر حضور پررنگ دانشگاهیان در سازمان‌های نظارتی دولت در قرن بیستم است، ابتدا در محافل قانونی و تجاری به‌عنوان خلاف روح یک جامعه لیبرال مقاومت کرد، که در آن مردم باید آزاد باشند که خطرات خود را بر عهده بگیرند. (ترنر[1] ۲۰۰۳). این حساسیت شدید بازار پنداشته می‌شد تا زمانی که اطلاعات مربوط به پیرامون اتخاذ یک نوآوری به‌طور گسترده منتشر شود، هر کسی که قادر به مشارکت در زندگی عمومی باشد به لحاظ ذهنی مجهز شده تا در صورت اتخاذ، گسترش و یا صرفاً اجتناب و نادیده گرفتن نوآوری، تصمیم خود را بگیرد.

از این دیدگاه، این ایده که موسسات آموزش عالی باید به‌طور عادی جریان دانش جامعه را واسطه کنند، به نظر می‌رسید تلاشی کاملاً مستتر برای ابداع نسخه مدرن از نظارت روحانی بر امور سکولار است. بهجای اینکه کلیسا اقدامات شاه را تقدیس کند، آزمایشگاه دانشگاه اکنون این نقش را برای سیاست و تجارت انجام میدهد. در اینجا ممکن است استفاده مخرب از اصطلاح "روحانی" برای شهادت "شاهد متخصص" در امور واردات قانونی دنبال شود، تصویری که نخستین بار در اوایل قرن بیستم در آمریکا توسط هوگو مونتستبرگ[2] ، که ویلیام جیمز برای استخدام آزمایشگاه روانشناسی هاروارد استخدام کرده بود، ایجاد کرد (وینتر[3] ۲۰۱۲). با این وجود، لیبرال‌های کلاسیک که از هرگونه موانع تجارت آزاد مشکوک هستند، خواستار این هستند که محصولات جدید تست‌های "روایی" و " پایایی" را که در محیط‌های دانشگاهی ساخته شده است، قبل از مواجهه با بازار، از آنچه که قبلاً به‌عنوان "رانت‌جویی" می‌نامیدند، عبور دهند. یعنی هزینه صرفاً به مالکیت و نه بهره‌وری تولید از سرمایه وابسته است - در این حالت، سرمایه فرهنگی که ناشی از صرفاً نگهداری معیارهای معرفتی است، بر اساس آن همه باید به آن اعتماد و اتکاء کنند. بنابراین، موسسات آموزش عالی چگونه میتوانند با ارائه نوع کالاهای دانش مرتبه دوم مرتبط با استانداردهای کنترل کیفیت، مزیت بازار خود را حفظ کنند؟

1- Turner
2- Hugo Münsterberg,
3- Winter

پاسخ این است که موسسات آموزش عالی به‌طور سیستماتیک تمایلات گریز از جامعه را بر تمرکز خود منطبق می‌کنند. به عبارت دیگر، با افزایش ظرفیت جامعه برای تغییر دانش خود، در واقع از دست دادن حافظه جمعی جامعه را نیز افزایش می‌یابد. حال اگر مدیریت دانش ما راه خود را پیدا کرد و کارکردهای دانشگاه برای سازمان‌های صرفا آموزشی و صرفا پژوهشی تفکیک شود، ویژگی دانش را در جامعه امروز قابل تصور است. اولی منحصراً به بازار کار گرایش پیدا می‌کند، یعنی ارائه کارآمد مهارت‌های مرتبط با شغل و دومی منحصراً به مشتری‌های مختلفی متمایل می‌شود که دانش جدید برای آن‌ها می‌تواند ارزش کالاهای خود را افزایش دهد. یک نوع فعالیت دانش را در افراد و دیگری در محصولات جاسازی می‌کند، اما با گذشت زمان این امر بسیار دشوار خواهد بود که ببینیم هر دو فعالیت به‌عنوان "دانش" به خودی‌خود محور هستند. در آن مرحله، دانش به دو بازار گسسته تقسیم می‌شود، یکی برای تکنیک‌ها (یعنی در فرد تجسم یافته) و دیگری برای فنآوری‌ها (یعنی تجسم خارج از شخص). ایده دانش به‌عنوان یک حالتی وحدتبخش و جهانشمول از تحقیق در عبارت طنین‌انداز ماکس وبر (۱۹۵۸)، "علم به‌عنوان یک‌حرفه[1]"، منعکس می‌شود. حس خودآگاهی جامعه نیز چنین خواهد بود. این رهایی از وضعیت "پسامدرن" است که درنهایت توجیه‌کننده وجود دیپلمات موثر علمی را نشان می‌دهد.

سال سوم، شماره ۲، پیاپی ۸، پاییز و زمستان ۱۴۰۳، نقش دیپلمات‌های علمی در شرایط اقتصادسیاسی محیط بر آموزش عالی

نتیجه‌گیری

افق‌های سیاسی گسترده‌تری را که دیپلمات علمی دانشگاهی بر اساس یک سابقه تاریخی برای سفر پیش رو ایفاء می‌کند، می‌توان به خوبی متصور شد. امروز دانشگاه مجبور به بازگشت به ریشه‌های خود در توسعه دولت‌های قرون وسطایی به‌عنوان "شرکت‌ها" است. مانند دانشمندان اصیل، دانشگاهیان امروز باید در مقابل نیروهای گوناگون خارج از دانشگاه که موثر بر فعالیتهاست، از استقلال خود دفاع کنند. در قرون وسطی، ایالت‌های شهری دیوارهایی ساخته بودند که منجربه معروف‌شدن آن‌ها به‌عنوان "اجتماعات[2]" (به لاتین یعنی درکنارهم چون دیوار) شد. در ابتدا این موضعی از محافظت از خود بود، موضوعی که ساسوور [3](۲۰۰۰) آن را به"دانشگاه به‌عنوان پناهگاه[4]" تغییر داد. با این حال، ویژگی خود-محافظی در اجتماعات اصیل سرانجام منبع قدرت شد. بابراین افراد با دارایی مادی و ذهنی شناخته شده – ریشه‌شناسی

1- Science as a vocation
2- communes
3- Sassower
4- academia as asylum

استعداد هر دو را دربرمیگیرد – در دنیای بی‌قانونی طعمه آسانی خواهند بود، اما اگر بتوانند دارایی خود را در انزوا نسبی توسعه دهند، در نهایت آن‌ها قادر خواهند بود منفعت بیشتری برای افراد خارج از دیوارها فراهم کنند. در این بستر، "آزادی" به‌عنوان شرط اجتناب از منفعت دیده نمیشود، بلکه برای آمادگی به منظور فراهم‌سازی منفعت بیشتر تلقی می‌شود. این به تبیین انزوا و اغلب پنهان‌کاری که زندگی دانشگاهی و صنفی را متمایز می‌گرداند، کمک می‌کند – و در دوره مدرن در حقوق مالکیت معنوی سکولاریزه شد.

توضیح مکمل این گفته بر می‌گردد به منطق انکیباتور[1]، نوعی ادامه بارداری مانند اندیشه افلاطون در ابتدا که برای بوجودآوردن شاهان فیلسوف[2]، چنانچه جان لاک آن را خصیصه انسان خردمند[3] میداند. از نظر تاریخی، ایالات شهری قرون وسطایی توسط افرادی سازماندهی میشد که فضای استقلال مورد نیاز را بدون دخالت در "جنجال سرمایه‌گذاری[4]" قرن یازدهم و دوازهم، در دورانی که پاپ و شاهزادگان به‌طور معمول برسر پیشوایی رقابت داشتند، ایجاد می‌کردند. تا زمان کنکوردات ورمز در سال ۱۱۲۲، مرزهای قضایی چنان مبهم بود که زندگی فرد با همسویی با طرفهای نادرست میتواند به خطر بیافتد. مطمئناً، موضوعاتی از این دست ناپدید نشدهاند، اما با ظهور "شرکتها" بهطور مؤثر عادی شده‌اند، مداخل اجتماعی که دارای حقوق "افراد غیرواقعی" با حق ذاتی انکیباتوری است، که حتی در مواجهه با محیطی غیرمنعطف باید بیان شود. میراث این نوآوری حقوقی قرون وسطایی نه تنها شامل فرد متخلف، دولت–ملت و بنگاه تجاری می‌شود، بلکه شامل دانشگاه نیز می‌گردد. برای هر فردی که مایل به‌عنوان "دیپلمات علمی"است، پاسداری از این درک مرز هستی‌شناختی، در نهایت تجارت اصلی محسوب می‌گردد.

1- incubation
2- philosopher-kings
3- Homo sapiens
4- Investiture Controversy

منابع

Benedetti, J. (2004). *Stanislavski: An Introduction*. London: Routledge.
Bloom, H. (1973). *The Anxiety of Influence.* Oxford: Oxford University Press.
Clark, B. (1998). *Creating Entrepreneurial Universities: Organizational Pathways of Transformation.* Oxford: Pergamon-Elsevier Science.
Clark, W. (2006). *Academic Charisma and the Origins of the Research University.* Chicago IL: University of Chicago Press.
Calhoun, C. (2006). Is the University in Crisis?' Society (May/June): 8–20.
Cohen, I.B. (1985). *Revolutions in Science*. Cambridge MA: Harvard
Gibbon, E. (2000). *The History of the Decline and Fall of the Roman Empire.* (Orig. 1776). London: Penguin.
Gibbons, M., Limoges, C., Nowotny, H., Schwartzman, S., Scott, P. and Trow, M. (1994). *The New Production of Knowledge.* London: Sage. Goodson
Goffman, E. (1961). *Asylums*. Garden City NY: Doubleday. May
Florida, R. (2002). *The Rise of the Creative Class*. New York: Basic Books.
.Fuller, S. (1997). *Science. Milton Keynes.* UK: Open University Press.
Fuller, S. (2000). *The Governance of Science. Milton Keynes*. UK: Open University Press.
Fuller, S. (2001). *A Critical Guide to Knowledge Society Newspeak: Or, How Not to Take the Great Leap Back to the Feudal Future.* Current Sociology, 49(4): 177–201.
Fuller, S. (2002). *Knowledge Management Foundations.* Woburn MA: Butter.worth-Heinemann.
Fuller, S. (2003). I*n Search of Vehicles for Knowledge Governance: On the Need for Institutions that Creatively Destroy Social Capital.* In N. Stehr (ed.), The Governance of Knowledge (pp. 41–76). New Brunswick NJ: Transaction .Books.
Fuller, S. (2007). *New Frontiers in Science and Technology Studies.* Cambridge UK: Polity Press.
Fuller, S. (2012). *Preparing for Life in Humanity 2.0*. London: Palgrave.
Fuller, S. (2013b). Deviant Interdisciplinarity as Philosophical Practice: Prolegomena to Deep Intellectual History. *Synthese*, 190: 1899–1916.214
Fuller, S. (2016). *Academic Caesar: University Leadership is Hard.* London:

SAGE.
Gibbon, E. (2000). *The History of the Decline and Fall of the Roman Empire.* (Orig. 1776). London: Penguin.
Humphreys, P. and Fetzer, J. (eds.) (1998). The New Theory *of Reference: Kripke, Marcus and Its Origins.* Dordrecht, Netherlands: Kluwer.
Kolowich, S. (2013). Why Professors at San Jose State Won't Use a Harvard Professor's MOOC, *Chronicle of Higher Education 2 January.*
Kuhn, T.S. (1970). The *Structure of Scientific Revolutions (2nd edn). (Orig. 1962). Chicago IL:* University of Chicago Press.
McKenzie, R. and Tullock, G. (2012). *The New World of Economics* (6th edn). (Orig. 1975). Berlin: Springer.
Price, D. (1963). *Little Science, Big Science.* London: Penguin Press.
Popper, K. (1972). *Objective Knowledge.* Oxford: Oxford University Press.
Sandel, M. (2010). *Justice: What's the Right Thing to Do?.* New York: Farrar, Strauss & Giroux.
Sassower, R. (2000). *A Sanctuary of their Own: Intellectual Refugees in the Academy.* Lanham MD: Rowman & Littlefield.
Schumpeter, J. (1934). *The Theory of Economic Development.* Cambridge MA: Harvard University Press.
Schumpeter, J. (1942). *Capitalism, Socialism and Democracy.* New York: Harper & Row.
Sohn-Rethel, A. (1978). *Intellectual and Manual Labour.* Atlantic Highlands NJ: Humanities Press. Ernst Gombrich
Quine, W.V.O. (1960). *Word and Object*. Cambridge MA: MIT Press.
Ross, A. (ed.) (1996). *Science Wars.* Durham NC: Duke University Press.
Rothschild, E. (2001). *Economic Sentiments*. Cambridge MA: Harvard University Press.
Weber, M. (1958). *Science as a Vocation*. In H. Gerth and C.W. Mills (eds.), From Max Weber (pp. 129–58). (Orig. 1918). Oxford: Oxford University Press.
Winter, A. (2012). *Memory: Fragments of a Modern History.* Chicago IL: University of Chicago Press.
Wolf, A. (2002). *Does Education Matter? Myths about Education and Economic Growth.* London: Penguin Press.